



بابی گری و بهائی گری

مولد مدعیان دروغین نیابت خاص
از امام زمان (عج)

قسمت دوم :

بنیانگذاران بابی گری و بهائی گری
و دستیاران آنها

نویسنده : محمد مهدی اشتیاردی



انتشارات : ناصر

به نام خدا

اللهم عجل لولیک الفرج

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران www.bahaismiran.com

با سلام

تدیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

درضمن این پایگاه (اینترنتی بهائیت در ایران www.bahaismiran.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر ، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahaismiran@bahaismiran.com

bahaismiran@gmail.com

info@bahaismiran.com

bahaism1@yahoo.com

www.bahaismiran.com

فهرست

فصل دوم (بنیانگذاران بابی گری بهائی گری و دستیاران آنها)

۱- میرزا علی محمد باب (بنیانگذار فرقه ی بابی)

مدارک مکتب رفتن میرزا علی محمد باب

مسلک اولین معلم سید علی محمد باب

میرزا علی محمد در بوشهر

مسافرت به کربلا

نخستین ادعای میرزا علی محمد (در شیراز)

توبه ی سید علی محمد در شیراز

از اصفهان تا زندان ماکو و چهریق

اعدام سید علی محمد باب

قبر علی محمد باب

۲- شرح حال میرزا یحیی (صبح ازل)

دستگیری و تعقیب بایبان

گرد هم آیی بایبان در بغداد

تبعید سران بابی ، به ترکیه

۳- حسینعلی بهاء بنیانگذار فرقه بهائی

افتتاح اجتماع بدشت

بروز حسینعلی بهاء و ادعاهای او

داستان مقام « مَنْ يُظهِرُ اللَّهِي »

زن ها و فرزندان حسینعلی بهاء

قبر حسینعلی قبله ی بهائیان

فرقه های دیگر نشأت گرفته از بابی گری

۴- عباس افندی جانشین حسین علی بهاء

۵- شوقی افندی جانشین عباس افندی

دستیاران بابی گری و بهائی گری

۱- قره العین کیست؟

ورود قره العین به خانه ی پدر، پس از سه سال سفر

شهادت ملا محمد تقی عموی قره العین

اعدام قره العین

۲- میرزا جانی کاشانی

۳- میرزا ابوالفضل گلپایگانی

۴- ملا حسین بشرویه ای و هلاکت او

۵- قدوس بابلی و سرنوشت تکبیت بار او

سعید العلماء فتوا دهنده ی اعدام بایبان کیست؟

فصل دوم

بنیان گذاران بابی گری و بهائی گری و دستیاران آنها

۱- میرزا علی محمد باب (بنیان گذار فرقه بابی)

سید علی محمد باب، بنیان گذار فرقه ضاله بابی در روز اول ماه محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری مطابق با سوم (یا بیستم) اکتبر ۱۸۱۹ میلادی (در عصر سلطنت بتحلی شاه) در شیراز متولد شد.

پدرش سید محمد رضا شیرازی که به خاطر شغل بزازی، او را سید محمد رضا بزازی می گفتند در ایام کودکی سید علی محمد از دنیا رفت، از آن پس سید علی محمد تحت کفالت و سرپرستی مادرش فاطمه بگم ودایی خود به نام سید علی در آمد.

سید علی محمد در کودکی توسط دایی خود به مکتب شیخ محمد عابد که در محله قهوه اولیاء (بیت العباس) فعلی شیراز واقع بود، فرستاده شده، (۱- ظهور الحق، ص ۲۲۳) او سالیانی در نزد شیخ محمد عابد درس خواند و قد رمسلم، نوشتن و خواندن و قسمتی از ادبیات فارسی و عربی را در این مکتب آموخت.

گرچه پیروان باب اصرار دارند که سید علی محمد را درس نخوانده تا به اصطلاح او را «امی» قلمداد کنند و با این ادعا بتوانند معجزه بودن سخنان و کلماتی را که از زبان او جاری شده ثابت نمایند، و همه را آیات و وحی خدا بدانند، ولی مدارکی که از کتب خود آنها در دست است نشان می دهد که سید علی محمد مدتی به مکتب برای تحصیل و درس خواندن رفته است.

مدارک مکتب رفتن میرزا علی محمد باب

ما در اینجا به چند نمونه از مدارک مکتب رفتن میرزا علی محمد می پردازیم:

۱- نیل زرندی که از معارف بهائیان است در صفحه ۶۴ تاریخ خود و نیز در صفحه ۵۰ مطالع

الانوار مینویسد:

«خال (دایی) حضرت باب، ایشان را برای درس خواندن، نزد شیخ عابد برد، هر چند حضرت باب، به درس خواندن میل نداشتند ولی برای این که به میل خال بزرگوار رفتار کنند، به مکتب شیخ عابد تشریف بردند، شیخ عابد مرد پرهیزکار و محترمی بود و از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی به شمار می رفت.» (۱- مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، چاپ مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۶۳ و ۶۴)

۲- احمد یزدانی مؤلف «نظر اجمالی در دیانت بهایی» که از طرفداران سرسخت این فرقه است، در

صفحه ۹ چاپ پلی کپی آن کتاب پس از مقدمه ای درباره تحصیلات سید علی محمد می نویسد:
 «آقا سید علی محمد در شب اول محرم ۱۲۳۵ قمری مطابق با ۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی در شیراز متولد و پس از مختصر تحصیل سواد فارسی و مقدمات در یکی از مکاتیب شیراز، واشتغال به تجارت در عنفوان شباب، در شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری مطابق با ۲۳ مه ۱۸۴۴ میلادی در شیراز برای جناب ملاحسین بشرویه ای اظهار امر و بیان بعثت خود را فرموده» (۲- نظر اجمالی در دیانت بهائی، تألیف احمد یزدانی که در سال ۱۰۶ بدیع، مطابق با سال ۱۳۲۸ شمسی در تهران با تصویب لجنه نشریان امری به طبع رسیده است) موجود در کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی در قم
 و در کتاب گنجینه حدود و احکام نوشته اشراق خاوری که او نیز از نویسندگان معروف آنها است در صفحه ۳۰۸ (چاپ ۳۸۴ صفحه ای) و کتاب حدیقه الیمانیه تألیف میرزا نبیل زاده قزوینی صفحه ۲۰۲ و کتاب کشف الغطاء تألیف ابوالفضل گلپایگانی در صفحات ۵۶ و ۸۲ و ۸۳ و در کتاب ظهور الحق فاضل مازندرانی صفحه ۲۶۳ و ... نیز درباره درس خواندن سید علی محمد در کودکی در مکتب شیخ محمد عابد، مطالبی نوشته شده است.

جالب این که خود میرزا علی محمد باب در صفحه ۲۵ بیان عربی (۱- موجود در کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی در قم) در سطر ۱۳ به یاد دوران تحصیلش می گوید:

«یا محمد معلمی فلا تضربنی قبل ان یقضی علی خمسہ سنہ ... و اذا اردت ضربا فلا تتجاوز عن الخمس ولا تضرب علی اللحم الا وان تحل بینهما سرا فان ادیت تحرم علیک زوجک تسعه عشر یوما؛ ای محمد آموزگارم، مرا قبل از آنکه پنج سال بر من (در مکتب تو) بگذرد نزن، و اگر خواستی بزنی، از پنج (ضربه) تجاوز نکن، و بر گوشت مزین مگر این که بین گوشت و وسیله زدن، پارچه ای قرار دهی، اگر چنین کردی نوزده روز همسر تو بر تو حرام است!!».

نتیجه این که: درس خواندن و مکتب رفتن میرزا علی محمد باب مسلم است، بلکه از قراین و لابلای مدارک می توان استفاده کرد که سید علی محمد حدود یازده سال نزد شیخ محمد عابد، درس خوانده

است، زیرا او در ابتدای هفت سالگی به مکتب رفت و در پایان هفده سالگی ترک تحصیل نمود، و به کسب و کار مشغول شد. (۲- در این باره به صفحات ۳ و ۴ و ۵ کتاب جمال ابهی، تألیف سید عبدالکریم اردبیلی، مراجعه شود.)

و نیز طبق مدارک و قراین موجود چنان که خاطر نشان خواهد شد، میرزا علی محمد پس از سپری شدن این دوران در درس سید کاظم رشتی (شاگرد شیخ احمد احسائی) شرکت نموده است.

نبیل زرنندی در تاریخ خود در صفحه ۳- سطر ۱۴ پس از مقدمه ای درباره تماس های میرزا علی محمد باب با سید کاظم رشتی از قول شیخ حسن زنوزی می نویسد: «پس از سه روز، همان جوان (سید علی محمد) وارد محضر درس سید کاظم شد و نزدیک درب جلوس نمود، با نهایت ادب و وقار درس سید را گوش می داد» (۱- این مطلب در مطالع الانوار (عربی) نبیل زرنندی، صفحه ۲۲، سطر ۷ (مطبعه المستقبل بمصر والاسکندریه) نیز آمده است.)

با توجه به مطالب فوق، این ایراد متوجه پیروان باب می شود: که جزء معتقدات همه ارباب ادیان مختلف است که علوم انبیاء باید لدنی باشد نه اکتسابی، و در خود کتب بهائیان نیز این مطلب مذکور است، چنان که عباس افندی در جلد اول خطابات عبدالبهاء صفحه ۷ سطر ۱۵ و در صفحه ۲۰۲ به این مطلب تصریح نموده است.

و همچنین «کمال الدین بخت آور» یکی از مبلغین بهایی در این باره در کتابی که به نام «بحث در ماهیت دین و قانونی» نوشته (طبع تهران در سنه ۱۳۳۲ شمسی) در صفحه ۵۴ سطر ۷ و ۱۷ پس از تأیید این که علم پیغمبر باید لدنی باشد می نویسد:

«از این لحاظ می توان گفت: پیغمبران آسمانی مریبان حقیقی عالم بشریت اند. زیرا که اولاً مریب کامل کسی است که قائم به ذات بوده و محتاج به کسب کمالات از دیگری نباشد...»

اگر میرزا علی محمد باب که ادعاهای مختلف از جمله ادعای پیامبری کرده (چنانکه ذکر خواهیم کرد) پس چرا مدت ها تحصیل کرده و درس خوانده است، با این که علوم پیامبران تحصیلی و اکتسابی نیست.

مسلك اولین معلم سید علی محمد باب

چنان که معروف است اگر معمار خشت اول ساختمانی را کج بگذارد، تا ستاره ثریا دیوار آن کج می شود، نکته شایان توجه این که طبق مدارک موجود، شیخ محمد عابد نخستین معلم سید علی محمد باب از نظر روحیه، شیخی مسلک بوده است چنان که فاضل مازندرانی (یکی از مبلغین بابی) در بخش سوم

کتاب «ظهور الحق» صفحه ۲۶۳، ونبیل زرنندی در کتاب «مطلع الانوار» ص ۶۴ (۱- اودر ضمن بیان مکتب رفتن سید علی محمد چنان که قبلا ذکر شده می نویسد: شیخ محمد عابد شخصی پرهیزکار محترمی بود واز شاگردان شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی به شمار می رفت. (مطالع الانوار، تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، چاپ چهارم، سال ۲۹ ابدیع ص ۶۴) تصریح کرده اند که شیخ محمد عبد اولین معلم میرزا علی محمد، از علمای مذهب انحرافی شیخیه بوده است، واین خود نشان می دهد که میرزا علی محمد در همان اوان، با مذاف شیخی گری پرورش یافته، از این رو، وقتی بزرگ شد دنبال همین مکتب را گرفت و تماس ریشه دار با مسلک شیخی گری داشت چنان که خاطر نشان می شود.

میرزا علی محمد در بوشهر

سید علی محمد پس از خروج از مکتب خانه، وپیدایش روحیه شیخی گری در او، و تماس با علمای شیخیه، در خارج از مکتب خانه، علاقه ومیل شدیدی به مطالب عرفانی وریاضت پیدا کرد، در این زمان (در سن ۱۹ سالگی) همراه دائی خود سید علی، برای تجارت به بوشهر مسافرت نمود، مدت اقامت او در بوشهر درست روشن نیست، او در بوشهر به ریاضت وبه اصطلاح تسخیر شمس می پرداخت وبا سربرهنه به پشت بام رفته وبرابر تابش سوزان وداغ آفتاب در بوشهر به خواندن اوراد واذکار مشغول می شد.

زعیم الدوله در کتاب مفتاح باب الابواب، ص ۱۱۲ (عربی) در این باره مطالبی نوشته که خلاصه ترجمه اش این است:

«او رابه بوشهر فرستادند تا بیست سالگی نزد دائی خود بودودر این ایام به کارهای روحی می پرداخت وبه تسخیر ستارگان وکواکب اشتغال داشت، به بام کاروان سرای حاج عبدالله که حجره دائیش در آنجا بود می رفت وسربرهنه تا عصر می ایستاد واورادی می خواند ودر نتیجه ناله های شدیدی بر او غلبه کرد و قوای جسمانی او را تضعیف نمود ونصایح دائی او هیچ تأثیری در وی نکرد»
نبیل زرنندی در تاریخ خود، صفحه ۶۶ می نویسد:

«حضرت باب غالب اوقات در بوشهر که بودند وقتی که هوا در نهایت درجه حرارت بود، چند ساعت به بالای بام تشریف می بردند وبه نماز خواندن مشغول بودند، آفتاب در نهایت درجه حرارت بر او می تابید ولکن هیکل مبارک قلبا به محبوب واقعی متوجه بود...» (۱- تلخیص تاریخ نبیل از اشراق خاوری، ص ۶۶)

وهمچنین میرزا آقا خانی کرمانی داماد صبح ازل در کتاب خودهشت بهشت (۲- درباره مؤلف کتاب هشت بهشت اختلاف نظر است. بعضی آن را به «ادوارد براون» انگلیسی نسبت می دهند، ولی صحیح آن

است که این کتاب تألیف شیخ احمد و میرزا آقا خان کرمانی است و شاید میرزا آقاخان در این زمینه سهم بیشتری داشته است (هشت بهشت، ص الف) در صفحه ۲۷ می نویسد: «در آن ایام داغ تموز (تابستان) که در بوشهر آب در کوزه می جوشید، با کمال نزاکت تمام آن ایام را از بامداد تا شام، آن بزرگوار (میرزا علی محمد) در بلندی بام ایستاده و در برابر آفتاب به زیارت عاشورا و ادعیه و مناجات و اوراد و اذکار مشغول بودند». (۳- به راستی کسی که چنین روشی را انتخاب کند، و در برابر تابش آفتاب سوزان بوشهر، صبح را شب نماید، از او چه انتظار می رود؟ خود قضاوت کنید، آیا عقل و مغز صحیحی در او باقی می ماند؟! ولی همین روش صوفیانه و مقدس مآبانه می توانست مردم ساده لوح و زود باور را فریب دهد.)

مسافرت به کربلا

میرزا علی محمد که در غیاب، شیفته سید کاظم رشتی شده بود از بوشهر عازم کربلا شد و در آنجا مدتی در محضر درس سید کاظم رشتی شرکت کرد، و در این مدت با شاگردان سید کاظم نیز آشنا گردید. مرحوم عبدالحسین آیتی (آواره) (مرحوم عبدالحسین آیتی، معروف به «آواره» بیست سال از مهمترین مبلغان فرقه ضاله بهائیت بود، و برای آنها کتاب «الکواکب الدریه» را نوشت که هنوز هم البته با دستکاری عباس افندی از کتب مهم آنها است؛ سپس از آنها برید و توبه کرد، و کتاب کشف الحیل را در رد آنها تحریر کرد.) در کتاب «کواکب الدریه» چاپ مصر، جلد اول، صفحه ۶۹ و ۷۲ مطالبی می نویسد که مضمونش این است:

«سید علی محمد در کربلا به درس سید کاظم رشتی می رفته، شاگردان سید کاظم از جمله ملا حسین بشرویه ای (۵- بشرویه قصبه ای از توابع خراسان است.) (که بعدها به او ایمان آورد) با او آشنایی داشته است. پس از مدتی (۶- که بعضی آن را تا دو سال نوشته اند) به ایران مراجعت کرد، و در شیراز (زادگاهش) ساکن گردید.»

نخستین ادعای میرزا علی محمد (در شیراز)

وقتی که میرزا علی محمد از کربلا به شیراز مراجعت کرد، به وسیله مکاتبه و نامه با شاگردان سید کاظم رشتی تماس داشت، از این رو در شیراز به وسیله علی بسطامی سفارش نمود که نامه های من در کربلا نزد هر کس هست به شیراز بفرستید. (مصایح هدایت، ج ۲، ص ۴۰۶، سطر ۲۰، چاپ تهران، شهر الجمال سنه ۱۰۴ بدیع (۱۳۲۶ ق.)

سال ۱۲۵۹ هجری قمری بود که سید کاظم رشتی سرسلسله شیخیه پس از شیخ احمد احسائی، از دنیا رفت، ولی برای خود جانشین معین نکرد. آن‌ها مذهب را دارای چهار رکن می‌دانستند: توحید، نبوت، امامت و رکن رابع، منظورشان از «رکن رابع» شیعه خالص و خاص بود و معتقد بودند که رکن رابع رابطه میان امام و مردم است.

شاگردان و طرفداران سید کاظم رشتی برای یافتن «رکن رابع» که جانشین سید کاظم شود در صدد برآمدند، پس از چندی عده‌ای حاج کریم خان کرمانی را انتخاب کردند که بعدها از رقبا و دشمنان سرسخت سید علی محمد باب به شمار آمد، بعضی دیگران را انتخاب کردند و گروهی متحیر بودند، تا این که میرزا علی محمد شب جمعه ۵ جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری قمری در سن ۲۵ سالگی در زمان سلطنت محمد شاه قاجار (پدر ناصرالدین شاه) ادعای باییت کرد، و گفت من باب و نایب خاص امام زمان علیه السلام و از ناحیه آن حضرت مأمور هستم، و در این موقع غیر از ادعای باییت (۲- از این رو او را میرزا علی محمد باب می‌نامند و پیروان او را بابی می‌خوانند) هیچ ادعای دیگری نکرد.

چنان که در کتاب احسن القصص خود که در همین وقت تألیف نموده بود، در سوره ملک که اولیم سوره آن کتاب است می‌گوید:

«الله قد قدر ان یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر احسن القصص من عند محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب، علی عبده لتکون حجه الله من عنده الذکر علی العالمین بلیغاً؛

خداوند تقدیر کرد که این کتاب در تفسیر احسن القصص از ناحیه محمد (امام زمان) فرزند علی فرزند محمد فرزند علی فرزند موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند علی بن ابی طالب بیرون آمده، به دست بنده اش (علی محمد) تا حجت خدا از طرف «ذکر» (۱- منظور از ذکر در اینجا خود سید علی محمد است، که در اینجا ادعای مقام ذکریت کرده است که همان باب بودن و نایب خاص بودنش از امام زمان علیه السلام باشد) به جهانیان ابلاغ گردد.»

در سوره ۵۸ کتاب احسن القصص نیز به این مطلب تصریح شده است .

میرزا علی محمد در میان شاگردان سید کاظم رشتی از جهت عنوان و مقام از مدعیان دیگر عقب افتاده تر بود ، ولی در مدت شش ماه به کمک ملا حسین بشرویه ای (باب‌الباب) و دیگران با هزاران حيله و تزویر ، هیجده نفر از شاگردان سید کاظم رشتی را به جانب خود کشانید ، این هیجده نفر که ملقب به حروف «حی» (۲- زیرا کلمه «حی» به حساب ابجد معادل ۱۸ است .) شدند ، سید علی محمد را به عنوان باب و وکیل و نایب خاص امام زمان پذیرفتند ، و قطعاً توجه این هیجده نفر به علی محمد باب به

طور خصوصی بوده است و گرنه عموم شیخیه که دست کم صد مقابل می شدند به اشخاص دیگر مانند حاجی محمد کریمخان کرمانی و میرزا حسن گوهر و میرزا باقر و دیگران متوجه بودند. (۳- توضیح بیشتر در این باره را در کتاب جمال ابهی (قسمت اول کتاب) و در جلد دوم محاکمه و بررسی باب و بهاء، صفحات ۶، ۷، ۵ بخوانید.

قابل توجه این که بیشترین ساده لوحان، میرزا علی محمدرا تنها به عنوان باب و نایب و وکیل خاص امام زمان علیه السلام پذیرفتند، دیگر خبر نداشتند که میرزا علی محمد داعیه های دیگری را نیز در سر دارد.

مرحوم آیتی (آواره) در کتاب الکواکب الدریه صفحه ۴۹ (صفحه ۷۴ عربی) می نویسد: در ابتدای طلوع، عموما از کلمه باب چنین استنباط می شد که مراد از باب کسی است که واسطه بین آن حجت موعود (حضرت ولی عصر - عج) و خلق است.

حتی ملا حسین بشرویه ای که در واقعه طبرس (در قلعه شیخ طبرسی) با عده ای از «حروف حی» و دیگر بابیان مانند ملا جلیل ارومی، ملا یوسف اردبیلی، ملا محمود خوئی، میرزا علی قزوینی و شیخ علی پسر ملا عبدالخالق یزدی، توسط قوای دولتی کشته شدند (۱- درباره داستان واقعه طبرس به کتاب جمال ابهی صفحه ۹۱ مراجعه شود، برای رعایت اختصار از ذکر آن در اینجا خودداری شد.) به میرزا علی محمد ایمان آورد اما نه به عنوان قائمیت و رسالت، بلکه به عنوان بابت به او ایمان آوردند، و ملا عبدالخالق یزدی که به وسیله ملا حسین، به سید علی محمد ایمان آورده بود، و فرزندش در واقعه طبرس کشته شد (۲- واقعه قلعه طبرس، در سال ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ واقع شد.) وقتی که نامه ای از ناحیه میرزا علی محمد در سال ۱۲۶۵ به او رسید که در آن نامه ادعای قائمیت کرده بود، عبدالخالق بر سر خود کوفت و گفت پسر من به ناحق و باطل کشته شد. (۳- ظهور الحق فاضل مازندرانی، صفحه ۱۷۳ پاورقی، موجود در کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی در قم.)

توبه سید علی محمد در شیراز

به ادعای بابیان و بهائیان، سید علی محمد باب در ماه شوال ۱۲۶۰ (یعنی پنج ماه پس از ادعای بابت در شیراز) بادائی خود رهسپار مکه شد، در این راه وقایعی را ذکر می کنند که جز بافندگی و موهومات چیز دیگری نیست.

آیتی در الکواکب الدریه (صفحه ۷۹ عربی) می نویسد: «باب علنا در کنار کعبه ادعای خود را اظهار و ابلاغ کرد و گفت:

« انا القائم الذی تنتظرون ؛ ای مردم من همان قائم و امام زمانم که در انتظار او هستید »

ولی آیا چنین مطلبی با آن شرایط و اجتماع مسلمین در مکه و حکومت اهل تسنن و ... صحت دارد یا نه؟ خوانندگان قضاوت کنند!! واصلاً از لحاظ تواریخ اسلامی هیچ گونه دلیلی که حاکی از مسافرت وی به مکه باشد در دست نیست. به هر حال (چنین وانمود شد) که سید باب پس از مسافرت به مکه، به بوشهر بازگشت.

اشراق خاوری در کتاب تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۱۳۰ می نویسد: «باب در مراجعت از مکه در بوشهر چند روزی اقامت کرد، دستورهایی به قدوس (محمد علی بار فروش [بابلی] یکی از گروندگان به باب) در رساله ای به نام خصایل سبعة داد که ان را به شیراز ببرد که از جمله آن دستورها این بود، بر اهل ایمان واجب است در اذان نماز جمعه جمله اشهدان علیا قبل نبیل باب بقیه الله (۱- یعنی: «شهادت می دهم به این که علی قبل از نبیل (که به حساب ابجد کلمه نبیل و کلمه محمد هر دو شماره ۹۲ هستند) باب بقیه الله امام زمان است، به عبارت دیگر یعنی: «شهادت می دهم که علی محمد (باب) باب امام زمان است». (جمال ابهی، ص ۱۰). را اضافه کنند و چون در بوشهر عده ای دور او را گرفتند و فساد پیا کردند، میرزا حسین خان نظام الدوله تبریزی حاکم فارس، مأمورینی را گماشت تا میرزا علی محمد باب راتحت الحفظ به شیراز آوردند. (۲- تاریخ نبیل، ص ۱۳۴).

او را در شیراز محبوس کردند، و سپس مجلسی با حضور علماء و دانشمندان تشکیل یافت، میرزا علی محمد باب در آن مجلس مورد حمله علمی دانشمندان و علمای محقق شیراز قرار گرفت، سرانجام سید علی محمد در مسجد وکیل در حضور امام جمعه شیراز و علما و جمعیت، ادعاهای خود را پس گرفت و اظهار توبه نمود.

اشراق خاوری در کتاب تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۱۴۱ می نویسد: حضرت باب در حضور امام جمعه روه جمعیت کرد و گفت: «لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند، لعنت بر کسی که بگوید من منکر و حدانیت خداهستم، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیاء الهی بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امیر المؤمنین و سایر ائمه اطهار علیه السلام بداند».

و به این ترتیب با اظهار توبه خود، از چنگ مأموران حاکم رهایی یافت و قول داد دیگر دوباره جار و جنجال به پا نکند، سرانجام به خانه خود رفت، و تحت نظر و کنترل حاکم شیراز قرار گرفت، ولی در پنهانی به کارهای خود مشغول بود و پی فرصت می گشت.

از اصفهان تا زندان ماکو و چهریق

علی محمد باب اوضاع را در شیراز نامساعد دید و پی فرصت می گشت تا از شیراز فرار کند ، اوبا حاکم و والی (استاندار) اصفهان منوچهر خان معتمد الدوله گرجی (۱- زادگاه معتمد الدوله ، تفلیس قفقاز(روسیه تزاری) بود، او در دوره فتحعلی شاه به دربار ایران راه یافت و در دوره سلطنت محمد شاه ، در فارس ، اصفهان ، کرمانشاه وغیره در پست های گوناگون مشغول خدمت بود ، ودر ربیع الاول ۱۲۶۳ در ایامی که والی اصفهان بود از دنیا رفت ، جالب این که معتمد الدوله ندیده عاشق و شیفته میرزا علی محمد باب شده بود !! آیا می توان گفت دست استعمار در این کارها دخالت نداشته آن هم استعمار زادگاه او روسیه تزاری؟! در این باره در فصل سوم ، سخن خواهیم گفت .) روابط پنهانی داشت ، از این روهدفش این بود که به اصفهان برود واز آزادی ای که توسط حاکم اصفهان به او داده می شد ، بهره برده و منظورش را عملی سازد .

شیوع بیماری وبا در شیراز موجب شد که بحث درباره فتنه باب فراموش شده ، باب در این فرصت عازم اصفهان گردید ، معتمد الدوله به محض شنیدن ورود باب به اصفهان چند نفر رابه استقبال اوفرستاد و سپس امام جمعه اصفهان را وادار کرد که باب به منزل او رود و در منزل او از باب به طور کامل پذیرایی به عمل آید .

طولی نکشید که ازهر سوی انزجار و تنفر عمومی به سوی باب سرازیرشد ، امام جمعه چون چنین دید از مراجعین باب جلوگیری کرد ، بالاخره به دستور معتمد الدوله «باب» منزل خود راعوض نمود (۲- در این باره به تاریخ نبیل زرنندی ، به صفحات ۱۸۴ و ۱۸۷ و ۱۹۶ مراجعه شود .) معتمد الدوله زیر فشار اعتراض مردم قرار گرفت ، و ناچار شد که میرزا علی محمد باب رابه تهران بفرستد ولی با حيله عجیبی به مردم اصفهان وانمود کرد که میرزا علی محمد را به تهران فرستاده است و آن حيله این بود که :

« پانصد سوار را مأمور کرد که با باب هنگام غروب آفتاب از اصفهان خارج شوند و به تهران عزیمت نمایند ، ضمنا به رئیس سواران دستور داد که پس از پیمودن فرسنگی صد نفر از سواران رابه اصفهان برگرداند و از بیست نفر آخر ، ده نفر راکه مورد اعتماد هستند را نگه دارد و ده نفر دیگر رابرای جمع آوری مالیات مأمور کند ، و آن ده نفر باقی مانده که مورد اعتماد بودند از راه غیر معمولی و محرمانه باب رابه اصفهان برگرداند و طوری بیاید که قبل از طلوع صبح وارد شهر بشود .(۱- تاریخ نبیل ، ص ۱۹۴ .)

دستور معتمد الدوله به خوبی اجرا شد، چهار ماه سید علی محمدباب در سرای مخصوص معتمد الدوله در اصفهان به سر برد ولی مردم اصفهان همه تصور می کردند که باب در تهران است .

ربیع الاول سال ۱۲۶۳ معتمد الدوله در کام مرگ فرو رفت ، با مرگ او پنهانی بودن میرزا علی محمد در اصفهان فاش شد ، گرگین خان (پسر عموی معتمد الدوله که جانشین او در اصفهان شده بود) اوضاع را بحرانی و نامساعد دید و اخبار اصفهان را به مرکز (تهران) گزارش داد ، و از مرکز دستور روانه ساختن باب به تهران صادر گردید ، وی علی محمدباب را با چند سوار به طرف تهران فرستاد ، چون در این موقع محمدشاه در تهران نبود ، حاج میرزا آقاسی (صدر اعظم وقت) صلاح ندید که علی محمدباب به تهران وارد شود (۲- این خود رمزی داشت که دربخش بعد به آن اشاره خواهیم کرد) . لذا دستور داد وی را از قریه « کلین » به تبریز بردند و از آنجا به زندان ماکو (۳- سرحد روسیه سابق و ایران. در اینجا این سؤال می شود که چه دستی او را به سرحد (!) تبعید کرده است؟!) منتقل شد ، و پس از مدتی از زندان ماکو به زندان چهریق انتقال یافت .

میرزا جانی مؤلف کتاب نقطه الکاف مدت اقامت باب را در قلعه ماکو نزدیک به سه سال نوشته است و می گوید سپس به دستور یحیی خان حاکم ارومیه او را از ماکو به چهریق برده و محبوس نمودند ولی عبدالبها (عباس افندی) مدت اقامت باب را در ماکو ، نه ماه دانسته و در مقاله سیاح نوشته پس از نه ماه او را به قلعه چهریق بردند و پس از سه ماه توقف در قلعه چهریق به دستور مرکز او را به تبریز بردند ، آواره در الکواکب الدریه ، و اشراق خاوری در تلخیص تاریخ نبیل نیز از عبدالبها پیروی کرده و مدت اقامت باب را در ماکو نه ماه دانسته اند . (۴- جمال ابهی ص ۲۸- ولی چنان که از تاریخ بردن باب به آذربایجان در زمان ولایت عهدی ناصرالدین شاه ، تا هنگام اعدامش که سال ۱۲۶۶ هجری بود استفاده می شود ، او کمتر از سه سال در آذربایجان نبوده است. در کتاب فتنه باب آمده : محمد بیک چاپارچی باب رابه ماکو برد، و او از شعبان ۱۲۶۳ تا جمادی الاولی ۱۲۶۴ در ماکو بود ، ولی چون بعضی از هم دستان او کتبا یا شخصا با او مراوده داشتند وی را به قلعه چهریق بردند ، از این تاریخ تا هنگام قتل او در سال ۱۲۶۶ (به جزمندی که او را برای محاکمه به تبریز آوردند) در قلعه چهریق محبوس بود، و تنها کسی که همیشه با او بود سید حسین یزدی کاتب او بود (و این خود سؤال دیگری ایجاد می کند که چرا کاتب او همراه او بود؟! و در فصل سوم خواهیم گفت که این شخص جاسوس دیگر روسیه تزار در نزد علی محمد بود ، و با ترفندهای بسیار مرموزانه و محرمانه ، نقشه استعمار را دنبال می کرد ، و پس از اعدام سید علی محمد به بهائیان پیوست .)

علی محمد باب بیشتر آثار خود را در این زندان هانوشته و به وسیله مریدان خود به این سو و آن سو فرستاده است .

می نویسند: باب در زندان مشغول نوشتن بیان عربی و فارسی شد، بنا داشت که کتاب بیان را در نوزده واحد، هر واحد را نوزده باب قرار دهد، ولی بیش از باب دهم از واحد نهم نتوانست بنویسد .

پیروان صبح ازل (میرزا یحیی) که معتقدند وی جانشین سید علی محمد است می گوید: سید علی باب بیان را تکمیل نکرد و وصیت کرد که میرزا یحیی آن را تکمیل کند!!

در این هنگام که علی محمد باب در زندان ماکو و چهریق به سر می برد، حوادثی اتفاق افتاد که شاید علی محمد باب از آنها هیچ گونه اطلاعی نداشت، یکی از آن حوادث «اجتماع بدشت» (نزدیک شاهرود) بود که در به وجود آوردن آن، سه نفر به نام های: ۱- میرزا حسینعلی بهاء ۲- محمد علی قدوس بار فروشی (بابلی) ۳- قره العین سهم به سزایی داشتند، در شرح حال حسینعلی بهاء به آن اشاره خواهیم کرد .

اعدام سید علی محمد باب

چنانکه ذکر شد، با این که باب در زندان به سر می برد، عده ای به هواخواهی از او در گوشه در گوشه و کنار کشور (باتحریرکات دست های خارجی) شروع به اغتشاش کردند، تا این که محمد شاه قاجار و حاج میرزا آقاسی (صدر اعظم وقت) برای فرو نشاندن این اغتشاشات تدابیری به کار بردند، و از جمله نامه ای برای ناصرالدین شاه میرزا (که در این وقت ولیعهد بود و در تبریز سکونت داشت) نوشتند، و او را از اغواهای علی محمد باب آگاه کردند و پیشنهاد کردند که او را از قلعه چهریق به تبریز بیاوردند و علمای شهر با او به گفتگو بنشینند .

ناصرالدین میرزا، علی محمد باب را از زندان چهریق به تبریز طلبید، و مجلسی مهم تشکیل داد، علمای تبریز در آن مجلس، باب را محکوم کردند . (۱- جریان مباحثه علما با باب در کتاب های روضه الصفا و مفتاح باب الابواب و ناسخ تواریخ و قصص العلماء و در کتاب جمال ابهی ص ۳۴ به بعد مذکور است .) سرانجام ناصرالدین میرزا (ولیعهد) از اراجیف و بافندگی ها و تهی بودن سخنان باب به طور کامل آگاه گردید، سخت از لجاجت او ناراحت شد و دستور داد کتک سختی به او زدند، و باب در افکار عمومی که بر ضدش برخاسته بود، توبه نامه ای خطاب به ناصرالدین میرزا ولیعهد نوشت و در آن اعتراف کرد که او را مطلقاً علمی نیست که منوط به ادعایی باشد و طلب عفو نمود .

متن توبه نامه باب در محفظه کتابخانه مجلس شورا نگهداری شده و «ادوارد براون» مستشرق انگلیسی در کتاب «مواد تحقیق درباره مذهب باب» عین توبه نامه را از نسخه اصل، عکس برداری کرده و منتشر ساخته است (۲- متن توبه نامه و فتوگرافی متن آن را در کتاب جمال ابهی صفحات ۵۲-۵۴ مطالعه کنید - متن این توبه نامه در جلد ۲ صفحه ۸۸ کشف الحیل نیز آمده است).

پس از این جریان ها بار دیگر میرزا علی محمد باب رابه زندان چهریق برگرداندند، محمدشاه (پدر ناصرالدین شاه) در سال ۱۲۶۴ از دنیا رفت، ناصرالدین شاه به جای او به سلطنت نشست.

هر روز آشوب هایی (مانند اغتشاش بدشت) در نقاط مختلف کشور می شد که قطعاً دست استعمار (چنان که در فصل سوم خاطر نشان می شود) به آشوب و اغتشاش دامن زد. تا این که استعمار شکن فهیم شرق میرزا تقی خان امیر کبیر (که در این زمان صدراعظم کشور بود) (۱- میرزا محمدتقی خان فراهانی که مردی، استقلال طلب و استعمار شکن بود، در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه، صدراعظم (نخست وزیر) ناصرالدین شاه شد، او اصلاحات بزرگی انجام داد، سرانجام خود فروخته های استعمار، ناصرالدین شاه را واداشتند، تا او را از مقام نخست وزیری عزل کرد، و در ۲۵ محرم سال ۱۲۶۸ ه ق او را از همه مشاغل عزل نموده و به کاشان تبعید کرد، سرانجام او را به دست حاجی علی مراغه ای، اعتماد السلطنه فراش باشی در حمام باغ فین، در تاریخ ۱۹ دی ۱۲۳۰ شمسی در ۶۴ سالگی به قتل رسانید. (دائرة المعارف فرهنگ و هنر، ص ۷۸۴). به ناصرالدین شاه گفت: تا زمانی که باب و اطرافیانش زنده اند، هر روز گوشه ای از کشور دچار اغتشاش خواهد بود، باید آن هارا از میان برداشت، ناصرالدین شاه با پیشنهاد امیر کبیر موافقت کرد، حسب الامر او علی محمد باب و چند نفر از یارانش را از قلعه چهریق به تبریز آورده و محبوس ساختند و پس از سه روز حکم اعدام باب صادر شد، و سرانجام او را قبل از ظهر روز چهارشنبه ۲۸ شعبان (یا سه شنبه ۲۷ شعبان) سال ۱۲۶۶ هجری در سن ۳۱ سالگی با محمد علی زنوزی (یکی از مریدان باب که در تبریز به او گرویده بود) در میدان تبریز اعدام کردند. (۲- ماجرای اعدام باب، در کتاب الکواکب الدریه، از صفحه ۱۳۳ تا ۲۵۱ آمده است).

قبر علی محمد باب

درباره قبر علی محمد باب گفتگوهای مختلفی بین بایان و بهائیان هست، بعضی از آنها می گویند: جسد باب پس از اعدام، دو روز کنار خندق ماند و سپس در محلی در تبریز دفن شد، و بعد طرفدارانش قبرش را نبش کرده و جسدش را از آذربایجان خارج ساختند و

مرحوم آیتی (۳- چنان که قبلا گفتیم مرحوم آیتی (آواره) مدتها در سلک بهائیان بود، یرانجام مسلمان شد و کتاب کشف الحیل را در آنها نوشت.) در کشف الحیل می نویسد: «جسد باب در همان تبریز در محل مجهولی در اطراف خندق مدفون بوده واستخوان آن ها هم خاک شده، وکسی راهی به آن نجسته است واین که بهاییان گویند استخوان او را به حیفا (واقع در اسرائیل) آورده اند ودر آنجا دفن کرده اند، دور از حقیقت است که خود من تا چندی باور داشتم ودر کتاب تاریخم نوشته ام، ولی با تجدید نظر، یقین کرده ام که استخوان باب به حیفا نرفته ودر تبریز خاک شده است.»

میرزا جانی بابی در نقطه الکاف صفحه ۲۵۰ می نویسد: «جسم همایون آن سرور را دو روز و دو شب در میدان انداخته، بعد از آن، احباء، آن را باحریر سفید پیچیده ونعش را درقبر نهادند، وخلاصه آن که الحال این امر مستور است وهر کس نیز بداند اظهار براو حرام است آن تا زمانی که حضرت خداوند مصلحت در اظهار آن بداند» (۱- مرحوم روضاتی در کتاب روضات الجنات، در احوالات حافظ رجب بررسی به مناسبتی قصه باب راکه در زمان ایشان اتفاق افتاده نوشته وگوید: «القیث جثته الخیثه عند الکلاب العاویه فاکلن السمکه حتی رأسها: بدن ناپاک او کنار سگ های ولگرد افکنده شد، آنها ماهی را تا سرش خوردند.» (مناهج المعارف، فرهنگ عقائد شیعه، صفحه ۷۰۲).

۲- شرح حال میرزا یحیی (صبح ازل)

مرد شماره دو فرقه ضاله بابی شخصی است به نام میرزا یحیی معروف به صبح ازل، وی با حسینعلی بهاء (که شرح حالش ذکر خواهد شد) برادر بودند، پدرشان میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری بود (۱- میرزا عباس از اهل نور مازندران بود و دردستگاه امام وردی میرزا که مدتی حاکم تهران ومدتی حاکم کرمان بود، منشی بود. (مقدمه ادوارد براون، بر نقطه الکاف). در همان زمانی که علی محمد باب زنده بود، ازمریدان پروپا قرص باب همین دوبرادر بودند، ولی علی محمد باب، چون میرزا یحیی را (با این که از نظر سن کوچک تر از حسینعلی بهاء بود) دلباخته تر، دید وچنین دریافت که میرزا یحیی از روی صداقت طبع به او ایمان آورده، او را به القاب صبح ازل، نرآت، شهره و وحید مفتخر ساخت و او را به عنوان جانشینی خود تعیین کرد.

ناگفته نماند که نفوذ و تلاش های قره العین (۲- شرح حال او در چند صفحه بعد، تحت عنوان «دستیاران بابی گری وبهایی گری» ذکر خواهد شد.) هم که علاقه بیشتری به صبح ازل داشت ف دراین موضوع مؤثر بوده است، زیرا میرزا یحیی ازهمه جوان تر بود چه آن که طبق نوشته «ادوار براون» (۳-

در مقدمه نقطه الکاف صفحه لح.) پس از کشته شدن علی محمد باب ، میرزا یحیی نوزده سال بیشتر نداشت .

کوتاه سخن آن که : همه با بیان حتی خود حسینعلی بهاء ، صبح ازل (میرزا یحیی) را به عنوان جانشینی از علی محمد باب شناختند ، زیرا علی محمد باب ، طبق وصیتش او را جانشین خود قرار داده بود و برای تکمیل کتاب بیان ، سفارش کرده بود که او تکمیل کند .

متن وصیت نامه علی محمد باب در مورد میرزا یحیی (صبح ازل) بدین قرار است :

« الله اكبر تكبيرا كبيرا ، هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن القيوم قل كل من الله مبدئون ، قل كل الى الله يعودون ، هذا كتاب من علي قبل نبيل ذكر الله للعالمين الى من يعدل اسمه اسم الوحيد ذكر الله للعالمين ، قل كل من نقطه البيان لبيدئون ان يا اسم الوحيد فاحفظ ما نزل في البيان و أمر به فانك لصراط حق عظيم » (۱- این صورت وصیت را ادوار براون از متن خط علی محمد باب استنساخ کرده و در کتاب نقطه الکاف منتشر نموده است) مقدمه نقطه الکاف ، ط بریل درلیدن سنه ۱۳۲۸ هجری صفحه له)

یعنی : « خدا از همه چیز بزرگتر است ، این نامه ای است که از طرف خدای مهیمن و قیوم به سوی خدای مهیمن و قیوم ، بگو همه از خدا آغاز شده اند و همه به سوی خدا بازگشت می کنند ، این نامه ای است از علی قبل از نبیل (۲- نبیل به حساب ابجد مساوی با ۹۲ است ، چنانکه کلمه محمد به حساب ابجد مساوی با ۹۲ است ، علی قبل از نبیل یعنی قبل از محمد .) (یعنی از طرف علی محمد) که ذکر خدا برای جهانیان است به سوی کسی که نامش مطابق با نام وحید (۳- وحید به حساب ابجد مساوی با ۲۸ است ، چنانکه کلمه یحیی (به استثنای الف آخرش) مساوی با ۲۸ است ، و منظور باب از وحید، همان یحیی صبح ازل است .) است (یعنی به سوی یحیی صبح ازل) ، بگو همه از نقطه بیان ابتدا می شوند ای نام وحید ! حفظ کن آنچه را که در بیان نازل شد ، و به آن امر کن ، پس تودر راه حق بزرگ هستی .»

ضمنا از این وصیتنامه استفاده می شود که دو خدا در عالم موجود است ، خدای اول خود میرزا علی محمد و خدای دوم میرزا یحیی صبح ازل !!

پیروان علی محمد باب (فرقه ضاله با بیان) در هر کجا که به سر می بردند ، متوجه میرزا یحیی شدند ، حتی خود حسینعلی که خیلی زیرک تر و سیای تر از برادرش میرزا یحیی بود) در ظاهر حدود ۱۸ سال جزء پیروان برادرش به شمار می آمد (۴- زیرا حسینعلی بهاء در سال چهارم اقامتش در شهر ادرنه که سال ۱۲۸۵ بود ادعای خود را آشکار ساخت (محاومه و بررسی ، ج ۲ ، ص ۱۲). (و در حدود ۱۴ سال با او مخالفت نکرد .)

دستگیری و تعقیب بابیان

جریان به این منوال می گذشت ، پیروان باب که در رأس آن ها میرزا یحیی و حسینعلی بهاء قرار داشتند ، و دشمن سر سخت ناصرالدین شاه بودند (چون اودستور اعدام باب را صادر کرده بود) در فکر توطئه چینی بر ضد ناصرالدین شاه افتادند (البته دست های مرموز استعمار که چشم طمع به این کشور دوخته بود ، در این مسیر آنها را کمک می کرد).

به طوری که از صفحات ۳۱۳ تا ۳۱۵ جلد اول کتاب کواکب الدریه (عبدالحسین آیتی) استفاده می شود : شش نفر از بابی های متعصب که از آن جمله ملا صادق ترک بود در نیاوران شمیران به طرف ناصرالدین شاه تیراندازی کردند . بعد باقمه و غداره به شاه حمله بردند و او را مجروح نمودند ولی موفق به قتل ناصرالدین شاه نشدند ناصرالدین بعد از این واقعه در صدد دستگیری و نابودی بابی ها بر آمد . (۱- ناصرالدین شاه چهارمین شاه قاجاریه از شاهان بزرگ این خاندان است ، وی پس از چهل و نه سال سلطنت در ایران در روز هفدهم ذیقعد ۱۳۱۳ به ضرب طپانچه میرزا رضا کرمانی از پای در آمد ، قبرش کنار مرقد حضرت عبدالعظیم در بقعه مخصوصی قرار گرفته است (دائره المعارف ، فرهنگ دانش و هنر ، ص ۷۷۰).

توطئه در روز بیستم شوال سال ۱۲۶۸ هجری واقع شد ، پس از این واقعه سوء قصد ، چهل نفر از معاریف بایه که یکی از آنها حسینعلی بهاء بود شدیداً مورد تعقیب قرار گرفتند ، سرانجام آن چهل نفر را دستگیر کردند و ۲۸ نفر آنها را با اعمال شاقه به قتل رساندند ، بقیه را به زندان محکوم کردند ، و پس از مدتی آنها را آزاد ساختند .

بهائی ها تعداد کشته شدگان را بیشتر از این ها نوشته اند به طوری که عبد الحسین آواره در الکواکب الدریه (چاپ عربی مصر ، ص ۲۸۶) می نویسد : « به گفته بعضی از مورخین تنها در یک شب چهارصد نفر را کشته اند که ۳۵ نفر آنها از بزرگان بوده اند . »

قره العین و چند نفر دیگر که در جریان قتل ، دستگیر شده بودند ، و در زندان به سر می بردند ، با پیش آمدن این واقعه ، آنها نیز محکوم به قتل شده و اعدام شدند .

میرزا یحیی در این هنگام در نور مازندران به سر می برد ، به محض این که خبر دستگیر شدن و اعدام بابیان به اورسید ، به درویشی در آمد و با عصا و کفشکول پس از پیمودن مراحل به بغداد فرار کرد .

حسینعلی بهاء نیز با دستیاری سفارت روس و نقشه های مرموز و حساب شده (چنان که در بخش بعد خاطر نشان می شود) پس از چهار ماه زندان ، روز اول ربیع الاول سال ۱۲۶۹ از زندان نجات یافته و به صورت تبعید رهسپار بغداد گردید (۱- تفصیل ماجرا را ، در کتاب جمال ابهی ، از صفحه ۱۱۷ تا ۱۲۳ بخوانید .)

گرد هم آیی بابیان در بغداد

بارفتن میرزا یحیی و سپس میرزا حسینعلی به بغداد ، کم کم بقیه بابی ها از گوشه و کنار به بغداد رفتند و در آنجا اجتماعی تشکیل دادند و درصدد برآمدند که به اصطلاح آب پلید از دست رفته خود را به جوی خود بازگردانند .

مدت اقامت آن ها حدود یازده سال (از سال ۱۲۶۹ تا ۱۲۸۰) بود ، در آنجا نیز با اطوار مرموزانه به تبلیغ پرداختند ، و چون نمی دانستند در مردم دانا و دانشمند و آگاه نفوذ کنند ، بیشتر با افراد بی سواد در قهوه خانه ها تماس می گرفتند چنان که در کتاب بدیع (حسینعلی بهاء) در صفحه ۳۰۸ به این مطلب اشاره شده است .

حسینعلی بهاء که در سر داعیه استقلال داشت ، و به طور مرموزی می کوشید رهبری برادرش (میرزا یحیی) را نادیده بگیرد ، مورد اعتراض و تهدید بزرگان باییه قرار گرفت ، اوهم قهر کرد ، و در خفاء به طرف کوه های سلیمانیه در میان اکراد رفت و به صورت ناشناس ، در سلک درویشان در میان آن ها با نام درویش محمد به سر برد (۲- در کتاب الکواکب الدریه تألیف عبدالحسین آیتی ، صفحه ۳۴۳ و کتاب رحیق مختوم تألیف اشراق خاوری ، صفحات ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۳۱ به مطالب فوق اشاره شده است.)

بابیان به جستجوی او پرداختند ، وقتی فهمیدند که کجا است ، میرزا یحیی نامه ای برای او نوشت و از او خواهش کرد که به بغداد برگردد ، اوهم به بغداد مراجعت کرد ، چنان که در صفحه ۱۹۴ ایقان (۱- ۱۹۹ صفحه ای طبع فرج الله زکی مصر (موجود در کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی درقم). می گوید : « قسم به خدا که مهاجرتم را خیال مهاجرت نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم ... باری تا آن که از مصدر امر (میرزا یحیی) حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شد .»

تبعید سران بابی ، به ترکیه

کم کم مسلمانان عراق متوجه خطر بابیان و ادعاهای گوناگون آنها شدند ، اظهار تنفر علما و مردم روزبه روز نسبت به آنها شدیدتر شد ، و شکایت خود را به دولت ایران رساندند ، دولت ایران هم به وسیله سفیر خود در اسلامبول (واقع در ترکیه) از سلطان عثمانی (عبد العزیز) که در آن زمان بر عراق نیز حکومت داشت تقاضا نمود که بابی های جمع شده در بغداد را به جای دیگر تبعید کند ، سلطان عثمانی دستور داد تمام بابیان را به اسلامبول تبعید کردند بابی ها در حدود چهار ماه در اسلامبول اقامت کردند.

وقتی که که این گروه بابی به اسلامبول رسیدند ، تا این تاریخ حسینعلی بهاء هیچگونه ادعایی نداشت و همواره خود را پیرو سید علی محمد باب معرفی می کرد و برادرش میرزا یحیی را ، جانشین باب می دانست ، ولی طولی نکشید که آتش کدورت بین دو برادر (میرزا یحیی و میرزا حسینعلی) شعله ور شد، و به همدیگر نسبت های ناروایی دادند، سرچشمه تمام نزاع ها ریاست بود ، حسینعلی می خواست از آن تاریخ به بعد کوس استقلال بزند .

ولی میرزا حسینعلی برای وارونه جلوه دادن مطلب در کتاب بدیع صفحه ۳۷۹ علت اختلافات را بی عفتی میرزا یحیی دانسته که گوید :

« علت و سبب کدورت جمال ابهی (۲- از القاب حسینعلی بهاء) از میرزا یحیی والله الذی لا اله الا هو این بود که در حرم نقطه روح ماسواه فداه تصرف نمود ، با این که در کل کتاب سماوی حرام است و بی شرمی اوبه مقامی رسید که مخصوص زوجات خود را در مکتوبات خود ، مع ذلک دست تعدی و خیانت به حرم مظهر ملیک علام گشود ، فاف له و لوفائه وکاش به نفس خود قناعت می نمود بلکه او را بعد از ارتکاب خود وقف مشرکین نمود ، و جمیع اهل بیان شنیده می دانند سیئات او را . » (۱- ناگفته نماند از کتاب بدیع حسینعلی بهاء که در همان ادرنه نوشته شده استفاده می شود که اختلاف بهاء و ازل در سال های اول ادرنه صورت گرفته است (بررسی و محاکمه باب و بهاء ج ۲، ص ۱۴) .

تبعید سران بابی به « ادرنه » و بروز کشمکش

پس از چهار ماه اقامت آنها در اسلامبول ، دیگر دولت عثمانی صلاح ندید که آنها در آنجا بمانند لذا آنها را به شهر « ادرنه » (یکی از شهرهای تحت حکومت عثمانی) تبعید نمود.

سال ۱۲۸۱ این گروه به شهر ادرنه روانه شدند و تا حدود سال ۱۲۸۵ در آنجا بودند ، در این مدت کشمکش سختی بین دو برادر (حسینعلی و میرزا یحیی) و پیروانشان در گرفت ، و آنقدر کشمکش سخت وافتضاح آور بود که خود میرزا حسینعلی در کتاب بدیع صفحه ۳۲۶ می گوید :

« وافتضاحی در این ارض برپا شد که یکی از قنسول های این ارض تعجب نمود و به شخصی ذکر نمود که امر عجیبی واقع شده ، و جمیع اعجام (عجم ها) به شماتت برخاستند که در این طایفه عفت و عصمت نیست .»

و در صفحه ۳۱۲ بدیع می گوید :

«چه از آن نفوس عجیب نیست، حال از معرض بالله مرشدت بگو که در این امر بر او چه وارد شد، مسلم است که از ازل (میرزا یحیی) به اکل و شرب و تصرف در ابرار و نساء مشغول بوده و اعمالی که والله خجلت می کشم از ذکرش مرتکب».

واز همین تاریخ بین پیروان میرزا یحیی و میرزا حسینعلی، جدایی و دودستگی حاصل شد، دسته اول به نام دسته ازلیه و دسته دوم به عنوان بهائیه خوانده شدند (۲- حتی فخر الحاجیه خواهر میرزا یحیی و حسین علی، کتاب تنبیه النائمین را در رد برادرش حسین علی نوشت که در نزد بهائیان به کتاب عمه مشهور است.) اختلافات وقتی به اوج شدت رسید که حسینعلی در سال ۱۲۸۹ سال چهارم اقامتش در ادرنه ادعای مقام «من یتظهره اللهی» کرد.

حکومت عثمانی که ناظر کشمکش و نزاع این دو گروه بود، چاره ای ندید جز این که آنها را ازهمدیگر جدا کرده، و از آنجا تبعید سازد، بنا به نوشته عبد الحسین آیتی (آواره) در کتاب الکواکب الدریه: حسینعلی را با ۷۳ نفر از پیروانش به شهر (عکا) (از شهرهای فعلی اسرائیل) و میرزا یحیی صبح ازل را با سی نفر از پیروانش به قبرس تبعید کرد.

نویسنده کتاب محاکمه و بررسی باب و بهاء می نویسد: در نتیجه این اختلاف که بیم فساد می رفت، از طرف سلطان عبد العزیز، فرمانی صادر شد که میرزا بهاء را با اصحابش و چند نفر ازلی به عکا تبعید کنند، و میرزا یحیی را نیز با اصحاب او و چند نفر بهایی به عوسای قبرس تبعید نمایند و این حکم در سال ۱۲۸۵ به موردا اجرا گذاشته شد. (۱- محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۲ ص ۱۳- به اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم (ج ۲، ص ۱۱۹۲) جریان زهر دادن میرزا یحیی به برادرش حسینعلی را شرح داده و بعد می نویسد: «بر اثر زهر ارتعاش حاصل شد و دست های حضرت بهاء الله تا آخرت حیات می لرزید.» این مطلب در کتاب قرن بدیع، جلد دوم، صفحه ۲۲۹ نیز آمده است.»)

سرانجام بازیگری های میرزا یحیی صبح ازل جانشین باب هم با مرگ وی در تبعیدگاه قبرس به پایان می رسد و برادرش حسینعلی بهاء بی مزاحم در شهر عکا با کمال آزادی (گرچه به ظاهر در زندان و تحت نظر) هر لحظه ادعایی کرده و فرقه ضاله بهائیه را به وجود می آوردند. که به آن در صفحات بعد اشاره خواهد شد.

بعدها در میان فرقه ضاله بهایی، آن چنان اختلافات و تشتت به وجود آمد که به بیش از بیست فرقه کوچک تقسیم شدند، و همگی به وسیله استعمار گران غرب، تغذیه و تقویت می شدند. (۲- بهائیت مولود تصوف، ص ۱۵۰)

۳- حسینعلی بهاء بنیان گذار فرقه بهایی

میرزا حسینعلی بهاءالله که فرقه ضاله بهائی خود را پیرو او می دانند، در سال ۱۲۳۳ هجری (دو سال قبل از تولد علی محمد باب) در تهران متولد شد. او در تحت کفالت پدرش میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری مازندرانی بزرگ شد، و نظر به اینکه میرزا بزرگ در دستگاه حاکم تهران سمت منشی گری داشت، او از لحاظ مادی در رفاه کامل به سر می برد، روی این اساس، حسینعلی بهاء در خانواده ثروتمندی بزرگ شده است و طبیعی است، حتما در همان اوان کودکی برای تحصیل به مدرسه گذارده می شود.

بهائیان می کوشند وی را درس نخوانده و به اصطلاح «امی» معرفی کنند ولی خود بهائیان در کتاب های خود به تحصیل او اقرار کرده اند، او ادیبان و علوم مقدماتی را در تهران تحصیل کرد و بنا به نوشته آیتی در کتاب کشف الحیل به نقل از میرزا ابوالفضل گلپایگانی (یکی از رجال بهائیه) حسینعلی مدتها نزد میرزا نظر علی حکیم درس خوانده است و مدت دو سال که در سلیمانیه کردستان بوده تحصیلات خود را نزد شیخ عبدالرحمن عارف ادامه می داده است.

وی به عرفان منفی و بافندگی های متصوفه، علاقه داشت، در همان ابتدای تحصیلاتش با صوفیان و نویسندگان و فضیای آنها (که با پدرش رفاقت و دوستی داشتند) معاشرت داشت، از این رو، وقتی که بزرگ شد در سلم درویشان و متصوفه در آمد، چنان که از عکس او که نشان دهنده گیسوهای بلند و موهای پریشان او است پیدا است، همان گونه که پسرش عبدالبها در مقاله سیاح به این مطلب اشاره کرده است.

وقتی که آوازه باییت سید علی محمد باب منتشر شد بنا به گفته آیتی در الکواکب الدریه در سن بیست و هفت سالگی (حدود سال ۱۲۶۰ هجری) به باب ایمان آورد و در سلک اصحاب او درآمد و شروع به تبلیغ و ترویج مرام باییت کرد، چنان که در فصل بعد خاطرنشان می شود، دست استعمار از ناحیه مزدوران روسیه تزار، همواره او را کمک و راهنمایی می کردند، یکی از قراین دخالت مأموران روسی در زندگی او این است که بلواها و فتنه هایی که به وجود آمده مانند آشوب خراسان، بلوای بابل، فتنه قلعه طبرس، انقلاب محمد علی حجت در زنجان، آشوب یزد و نیریز (۱- ماجرای آشوب یزد و سپس نیریز را که یکی از گروندگان باب به نام سید یحیی دارابی به وجود آورده بود و بالاخره در نیریز کشته شد، در کتاب جمال ابهی، صفحه ۹۷ مطالعه کنید، و همچنین ماجرای محمد علی حجت در زنجان را در صفحه ۹۵ آن کتاب مطالعه کنید.) و واقعه بدشت، از زمان ایمان آوردن او به بعد بوده است!!

افتتاح اجتماع بدشت

نخستین واقعه ای که حسینعلی بهاء در آن واقعه بروز کرد، واقعه رسوای بدشت است، بدشت محلی است نزدیک شاهرود، عده ای از پیروان میرزا علی محمدباب (در آن وقتی که باب در زندان ماکو وچهریق به سر می برد) در آنجا به عنوان جشن برای نسخ اسلام واستقلال شرع بیان، اجتماع کرده بودند، در این اجتماع از جوانان، هرزگی و بی عفتی هایی بروز کرد که قلم از نگارش آن شرم دارد، کار به جایی رسید که بعضی از ساده لوحان که به راستی علی محمد باب را امام زمان می دانستند، با دیدن این مناظر رسوایی، بریدند و دیگر برنگشتند.

گردانندگان رسوایی بدشت که در رأس قرار داشتند، سه نفر بودند: ۱- میرزا حسینعلی بهاء ۲- محمد علی قدوس بار فروشی (اهل بابل) (۲- در آن عصر نام بابل، بار فروش بود) ۳- قره العین (۳- شرح حال قره العین در صفحات آینده ذکر خواهد شد، داستان بدشت در کتاب کواکب الدریه که به تصحیح عباس افندی رسیده آمده است).

اشراق خاوری در کتاب قاموس توفیق منیع مبارک در صفحه ۹۴ (۵۰۱ صفحه ای) ماجرای بدشت را نقل می کند که به طور خلاصه چنین است:

«در نزدیکی شاهرود امروز بدشت معلوم ومشهور است... باری جمال مبارک (حسینعلی) جمعی از اصحاب را که بالغ بر ۸۱ نفر بودند مهمان کرده بودند، وآن انجمن برای دو منظور تشکیل شده بود، یکی این که برای استخلاص حضرت اعلی (علی محمد باب) از حبس ماکو مشورت کنند و دیگر آن که بنا بود، استقلال شرع بیان (سید علی محمد) ونسخ شرع سابق (اسلام) ابلاغ شود... سرانجام استقلال شرع بیان ونسخ شریعت ابلاغ شد... (۱- به اصطلاح بهائیان قیامت کبری پدید آمد، زیرا آنها روز نسخ دین سابق واعلام دین جدید را روز قیامت کبری می خوانند) تمام جمعیت در دوره توقفشان (۲- که ۲۲ روز بوده است) در بدشت، مهمان بهاء الله... بوده اند، هر یک از اصحاب بدشت به اسم تازه ای موسوم شدند، از جمله خود هیکل مبارک (حسینعلی) به اسم بهاء الله... باری در ایام اجتماع یاران در بدشت هر روز یکی از تقالید قدیمه القاء می شد، یاران نمی دانستند که این تعبیرات از طرف کیست؟... معدودی هم در آن ایام به مقام حضرت بهاء الله عارف بودند و می دانستند که او مصدر جمیع این تعبیرات است...»

ناگهان حضرت طاهره (قره العین) بدون حجاب با آرایش وزینت به مجلس ورود فرمودند، حاضرین که چنین دیدند، دچار وحشت شدید گشتند، همه حیران ایستاده بودند، زیرا آنچه را منتظر نبودند می

دیدند. . زیرا معتقدند که حضرت طاهره مظهر حضرت فاطمه علیه السلام است و آن بزرگوار را رمز عفت و عصمت و طهارت می شمردند.

عبدالخالق اصفهانی دستمالی را در مقابل صورت گرفت و از مقابل حضرت طاهره فرار کرد، و فریاد زنان دور شد و چند نفر دیگر هم از این امتحان بیرون آمدند و از امر تبری کرده و به عقیده سابق خود برگشتند. . . از اجتماع یاران در بدشت مقصود اصلی که اعلان استقلال امر مبارک بود حاصل گردید. «عبدالباها در صفحه ۲۵۴ مکاتیب جلد دوم می نویسد:

«و جناب طاهره انی انا الله (من همان خدا هستم) را در بدشت تا عنان آسمان به اعلی الندا بلند نمود و همچنین بعضی احبا در بدشت.»

کار افتتاح به جایی رسید که فاضل مازندرانی در کتاب ظهور الحق (بخش سوم) صفحه ۱۱۰ می نویسد: «ملا حسین بشرویه ای (از نخستین پیروان باب) که حلقه اخلاص حضرت قدوس (محمد علی بابلی) در گوش داشت، در بدشت حاضر نبود، همین که واقعات مذکوره به سمعش رسید، گفت: «اگر من در بدشت بودم اصحاب آن را با شمشیر کیفر می نمودم.»

سرانجام پس از پایان واقعه بدشت، حسینعلی بهاء با طاهره (قره العین) و خادمه وی به «نور» مازندران عزیمت کردند.

بروز حسینعلی بهاء و ادعاهای او

چنان که در شرح حال میرزا یحیی صبح ازل نگاشتیم، در شوال ۱۲۶۸ هجری ناصرالدین شاه از طرف عده ای از بایان مورد سوء قصد واقع شد، ناصرالدین شاه که جان به سلامت بیرون برده بود، بابی ها را تعقیب کرد، و سرانجام حسینعلی به بغداد واز آنجا به اسلامبول واز آنجا به شهر ادرنه تبعید شد، تا این تاریخ حسینعلی بهاء پیرو مسلک بابی گری بود و برادرش میرزا یحیی صبح ازل را جانشین علی محمد باب می دانست، ولی در سال های اول که در ادرنه بود، کم کم بنای مخالفت را با برادرش (میرزا یحیی) گذاشت، تا در سال چهارم اقامت در «ادرنه» برای نخستین بار ادعای خود را آشکار کرده و گفت: «من همان شخص موعود علی محمد باب (من یظهره الله) هستم و میرزا یحیی باید از من پیروی کند، و احکام و حدود بیان (کتاب میرزا علی محمد) بستگی به تصدیق و امضای من دارد و من مسلک باب را نسخ نمودم، سرانجام کشمکش بین دو برادر و پیروانشان زیاد شد، که ناچار دولت عثمانی در سال ۱۲۸۵ حسینعلی بهاء را به «عکا» تبعید کرد. (۱- محاکمه و بررسی باب و بهاء ج ۲، ص ۱۲)

از سال ۱۲۸۵ هجری که حسینعلی بهاء به زندان عکا تبعید شد تا تاریخ ۱۳۰۹ که در سن ۷۶ سالگی طومار عمرش در «عکا» برچیده شد، یعنی حدود ۲۴ سال بساط ادعای الوهیت و ربوبیت را بدون هر گونه رقیب و مزاحم پهن کرد، و مشغول نوازش بندگان ذلیل و گرفتار و جوه از آنان به عناوین مختلف گردید، رفته رفته میرزای آسمان جل، صاحب مزارع و قصرهای باشکوه گردید، و نزد بعضی معلم اخلاق، و نزد بعضی دیگر رجعت حسینی و در پیش عده ای عیسی از آسمان فرود آمده، و در نزد مریدان خاص، خدای مهیمن و قهار بود (۱- در فصل چهارم ادعاهای حسینعلی بهاء با ذکر مدرک تشریح خواهد شد.) و برای این که این بساط که به قیمت خون صدها نفر تمام شده بعد از خود نیز پهن باشد و فرزندان نور چشمانش نیز از کنار سفره رنگین سوء استفاده نکنند، مقام نیابت خود را (پس از عباس) به پسر بزرگش محمد علی که برادر ناتنی عباس افندی بود سپرد.

و در وصیت نامه ای که نزد پسرش عباس گذارده بود و پس از مرگش به دستور عباس آن را در حضور جمعی از بهائیان خواندند، چنین نوشت: «قد قدر الله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه، انه هو الامر الحکیم قد اصطفينا الاکبر بعد الاعظم امر من لدن علیم خبیر؛

خداوند مقام غصن اکبر (محمد علی) را پس از مقام او (عباس) قرار داده، او است فرمان دهنده حکیم، ما برگزیدیم اکبر (محمد علی) را پس از اعظم (عباس) این کاری است از ناحیه دانا و آگاه.» سرانجام در سال ۱۳۰۹ پس از مدت ۲۲ روز بر اثر ابتلا به بیماری «زحیر» (۲- زحیر: تنگ نفسی و نالش، یا درد دل و پیچش شکم) از دنیا رفت. (۳- تلخیص از کتاب جمال ابهی صفحه ۱۴۵ و ۱۵۲- موضوع جانشینی عباس افندی به جای پدر در کتاب های رحیق مختوم، ص ۷۸ و ۱۱۴، قاموس توفیق منیع مبارک، ص ۲۹۳، اشراقات و غیر آن مذکور است.)

داستان مقام «من ینظره الهی»

گفتیم نخستین ادعای حسینعلی بهاء در چهارمین سال اقامتش در شهر ادرنه (سنه ۱۲۸۴ ه.ق) که باعث اختلاف بین او و برادرش میرزا یحیی و پیروانشان شد، مقام «من ینظره الهی» بود، اینک به طور فشرده به داستان «من ینظره الله» دقت کنید»

میرزا علی محمد باب در اوایل امر، ادعای بابت و ذکریت و وساطت می کرد و می گفت من از جانب امام زمان حضرت مهدی (عج) مأموریت داشته و با او ارتباط معنوی دارم، و غیر از این هیچ ادعای دیگری نمی کرد، و در همین عقیده و اعدا بود که کتاب احسن القصص و کتاب تفسیر کوثر و العصر را تألیف کرد.

ولی وقتی که بعد از چند سال ادعای قائمیت و... کرد و گفت من همان امام زمان، حضرت مهدی هستم و بعد هم ادعای نبوت کرد (چنانکه در فصل چهارم خاطر نشان می گردد) دید که این ادعاها با ادعاهای قبلیش (بایات و مأموریت از طرف امام زمان) سازگار نیست، در صدد آن برآمد که گفتار و ادعاها و نوشته های سابق را توجیه و تأویل کند از این رو عنوان قائم و مهدی را که در سرلوحه نوشته ها و بافته هایش قرار داده بود تبدیل به یک کلمه جامع و کلی ولی مبهم «من یظهره الله» (کسی که او را خدا ظاهر می کند) کرد. (۱- به عبارت دیگر گفت «منظور من از قائم من یظهره الله است یعنی کسی که بعدا خدا او را ظاهر می کند).

اما بعد از او دیگران از این افظ مبهم سوء استفاده کرده وعده ای ادعا کردند ما همان کسی هستیم که علی محمد باب به ظهور آن ها بشارت داده است.

حسینعلی بهاء که خیلی زیرک و مرموز بود، از این عنوان استفاده کرد و گفت: من همان «من یظهره الله» هستم یعنی همانم که علی محمد باب از ظهور او خبر داده است، کتاب بیان منوط به امضای من است و من مرام علی محمد را نسخ کردم. بابی ها و ازلی ها به میرزا حسینعلی اعتراض کردند که طبق گفته باب (۲- چنان که میرزا علی محمد در کتاب بیان باب سادس عشر از واحد ثانی این مطلب را گفته است) در این باره به کتاب محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۳، ص ۱۰۹ مراجعه کنید) «من یظهره الله» باید بعد از عدد مستغاث (که به حساب ابجد ۲۰۰۱ است) بیاید، حسینعلی جواب های ناقصی داد (چنان که در فصل آخر به ذکر یکی از جواب های او می پردازیم) بعضی آن را پذیرفته و به نام فرقه بهائی معروف شدند.

با این که طبق وصیت باب (چنان که قبلا ذکر شد) جانشین باب، میرزا یحیی بود، در میان صورت آیا باز نده بودن میرزا یحیی، چگونه میرزا حسینعلی خود را «من یظهره الله» خواند؟! و گفت: «میرزا یحیی باید از من پیروی کند!»

آری در جواب این اعتراض پسر حسینعلی، عباس افندی توجیه مضحکی درست کرده، در مقاله سیاح می نویسد: جانشینی میرزا یحیی جنبه ظاهری داشت، و این نقشه حسینعلی، و تصویب باب بدین منظور بود که چند صباحی یحیی به این اسم و رسم اشتهار یابد، تا حسینعلی از گزند دشمنان مصون بماند (۱- تلخیص از کتاب محاکمه و بررسی، ج ۲، ص ۲۱ تا ۲۵ و کتاب جمال ابهی، ص ۱۳۸) - نیز می گوید: منظور باب از بایات، مأموریت از ناحیه حسینعلی بهاء بوده است و منظور او از قائم، همان حسینعلی است. (۲- جمال ابهی، ص ۱۲، لازمه این سخن می شود که حسینعلی قبل از باب مقام قائمیت را داشته و بعد از باب ظهور کرده است).

زن ها و فرزندان حسینعلی بهاء

حسینعلی بهاء چهار زن دائمی داشت به نام های: ۱- گوهر خانم کاشی ۲- بانو نوابه (بی بی) ۳- بی بی جان ۴- جمالیه (که کلفت میرزا حسینعلی بوده و سرانجام در سن شانزده سالگی همسر حسینعلی که در این وقت هفتاد سال داشت شده است).

و پنج پسر و سه دختر داشت، پسرانش به نام های: ۱- عباس افندی ۲- مهدی ۳- محمد علی ۴- ضیاء الله ۵- بدیع الله، و دخترانش به نام های سلطان {که بعد ها به بهائیه خانم (وبهیه) و ورقه علیا ملقب گشت} خانمی و فروغیه بودند.

مادر عباس افندی و مهدی و بهیه «بی بی» بود، مادر محمد علی و بدیع الله و ضیاءه و خانمی «بی بی جان» بود، مادر فروغیه «گوهر» بود، ولی از جمالیه، فرزند نداشت.

حسین علی به سه فرزند خود: عباس، مهدی و محمد علی لقب «غصن» داده بود، اولی را غصن اعظم و دومی را غصن اطهر و سومی را غصن اکبر ملقب ساخت، اما به ضیاء الله و بدیع الله لقب نداد. (۳- تلخیص از امشی به حشرات، ص ۶۱-۶۵ جمال ابهی، ص ۱۴۶)

قبر حسینعلی قبله بهائیان

وقتی حسینعلی در سال ۱۳۰۹ هجری قمری از دنیا رفت، جسدش را در دو کیلومتری شمال عکا (بهجه) به خاک سپردند، طبق دستور حسینعلی بهاء، اغنام الله (گوسفندان خدا، یعنی مردم بهایی) موظفند وقت عبادت و پرستش تنها رو به قبر او در عکا متوجه شوند (و آنجا را قبله خود قرار دهند) و توجهشان هنگام عبادت به حسینعلی بهاء باشد.

محمد علی قائینی یکی از مبلغین بهائی (وفات یافته سال ۱۳۴۲ هجری قمری) در کتاب دروس الدیانه که برای شاگردان مدرسه بهائیت نوشته در درس نوزدهم می گوید: «قبله ما اهل بهاء روضه مبارکه در مدینه (شهر) عکا (از شهرهای اسرائیل فعلی) است که در وقت نماز خواندن باید روبه آن بایستیم و قلبا متوجه به جمال قدم جل جلاله (میرزا بهاء) و ملکوت ابهی باشیم!»

حسینعلی در کتاب اقدس صفحه ۳ سطر ۱۸ نیز خود را قبله طاعت و عبادت و مدار طواف ارواح و فرشتگان و مصدر امر همه موجودات سماوی و ارضی دانسته است، آنجا که گوید: «و اذا اتم الصلوه ولوا وجوهکم شطری الاقدس المقام الذی جله الله مطاف الملاء الاعلی و مقبل اهل مدائن البقاء و مصدر الامر لمن فی الارضین و السماوات».

در کتاب هشت بهشت (۱- مؤف کتاب هشت بهشت که در فلسفه احکام و شرح حال عده ای از فضلالی بایه نوشته شده و در ۳۳۰ صفحه به اضافه ۱۸ صفحه مقدمه، چاپ شده معلوم نیست به قول استاد علامه محمد قزوینی این کتاب از تألیفات ادوارد براون مستشرق انگلیسی است، یا غیر او ولی بنا به دلایلی که در دست است این کتاب را شیخ احمد روحی و میرزا آقا خان کرمانی نوشته اند (هشت بهشت، صفحه الف) صفحه ۳۲ مذکور است:

«قبله در اوقات پنجگانه نماز، نقطه مطلع آفتاب حقیقت است که شیراز باشد و اگر در عین ظهر بخواهد به (آیه) «شهد الله» اکتفا کند، قبله جرم شمس است، و در ظهور «من یظهره الله» قبله نفس آن حضرت می شود و با آن دور می زند، چنان که سایه با آفتاب دور می زند». (۲- تلخیص از محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۲، ص ۱۰۵)

از این مطلب استفاده می شود که قبله بایان و بهائیان فرق دارد، با توجه به اینکه بایان حسینعلی بهاء را به عنوان «من یظهره الله» قبول ندارند.

فرقه های دیگر نشأت گرفته از بابی گری

واکنون فرقه های ذیل از بدو پیدایش میرزا علی محمد باب تاکنون به وجود آمده اند که هر یک از برای خود ادعای خاصی دارند و دیگری را تخطئه می نمایند که عبارتند از: بابی، ازلی، بیانی، مرآتی، بهائی، ثابتین، ناقضین، سهرابی، طرفداران چارلز میس ریمی و جمشیدی (پیروان معانی، ملقب به سماء الله) (۱- شرح این ماجرا در کتاب «پرنس دالگورکی»، از: مرتضی - احمد - آ، ص ۸۰ تا ۸۵ آمده است، و قبلا گفتیم که آنها به بیش از بیست فرقه رسیده اند.

* * *

۴- عباس افندی جانشین حسینعلی بهاء

عباس افندی فرزند حسینعلی بهاء که مرد شماره سه در فرقه بهائی گری است در زیرکی و سیاست و بافندگی های مرموزانه در نوسازی بهائی گری بی نظیر بوده است، وی در سال ۱۲۶۰ در تهران متولد شد. عباس افندی که او را عبدالبهاء و مرکز میثاق و غصن اعظم می نامند، چنان که از نوشته هایش (مقاله شخصی سیاح و مفاوضات والواح مختلفه) استفاده می شود در تحصیل علوم گوناگون ادبی و عقلی زحمات زیادی را متحمل شده است.

وی که هشت سال واندی در تهران، و دوازده سال در بغداد، و پنج سال در ادرنه، و بقیه عمر را در عکا و حیفا به سر برد، تمام رموز اغفال اغنام الله (گوسفندان خدا) را یاد گرفت و در میان این کشمکش ها و تبعیدها، تجربه ها آموخت، و به رموز و ترفندهای نفوذ در دیگران آگاه گردید.

اوبه مراتب از پدرش حرفه ای تر بود، بلکه به گفته های پدر سر و صورتی داد، و با توجیحات مضحک به ایرادهایی که از طرف پیروان باب و صبح ازل و دیگران می شد جواب می داد، بهائیان عباس افندی را در همه شئون، آیتی از آیات خدا دانسته، و او را در میان هیولایی از افسانه ها و دروغ ها قرار داده اند.

چنان که قبلا خاطر نشان شد، وی طبق وصیت پدر به عنوان جانشین حسینعلی بهاء تعیین شد، و مطابق این وصیت نامه بعد از او، می بایست برادرش محمد علی (غصن اکبر) جانشین پدر گردد ولی پس از فوت حسینعلی بین این دو برادر (عباس افندی و محمد علی) بر سر ریاست کشمکش سختی در گرفت، که از کشمکش حسینعلی و برادرش میرزا یحیی سخت تر بود، و هر کدام پیروانی پیدا کردند و بازار فحش و ناسزا و جنگ و ستیز بین آنها رواج یافت.

عباس افندی پیروان خود رامیثاقی (وفادار) نامید زیرا آنها را نسبت به خودش (مرکز میثاق) وفادار یافت و پیروان میرزا محمد علی را به عنوان «ناقصین» یعنی شکننده وصیت پدر معرفی کرد. سرانجام عباس افندی هم تلافی کرد و برخلاف وصیت پدرش که می بایست بعد از خودش برادرش محمد علی جانشین شود، دختر زاده اش شوقی افندی را جانشین خود ساخت. (۱- شوقی افندی، پسر ضیائیه دختر بزرگ عبدالبهاء بود.)

عباس افندی که راههای مختلفی در راه تبلیغ بهائی گری تلاش می کرد، پار را فراتر گذاشت، مبلغینی را به آمریکا فرستاد و سرانجام خودش نیز سفری به آمریکا کرد، گرچه در این مسافرت به نتیجه کامل و دلخواه نرسید، اما لانه فساد و جاسوسی را در آن سامان راه انداخت که اثرش بعدها آشکار گشت، بهائیان می گویند: او در این مسافرت ها نزدیک هفتاد نفر را بهائی کرد.

او به استعمار غرب دست داده بود، و در راه فعالیت خود به طور مرموزی از ناحیه استعمار گران یاری می شد چنان که در فصل بعد اشاره خواهیم کرد.

او سه کتاب به نام های زیر نوشت:

۱- مقاله شخصی سیاح که در تاریخ باب و بهاء نوشته شده و مؤلف آن یک سیاح گمنام معرفی شده است.

۲- کتاب مفاوضات، که به نظر بهائیان این کتاب پس از فرائد گلپایگانی علمی ترین کتاب بهائیان است.

۳- الواح و مکاتیب و نامه هایی که او به اشخاص مختلف نوشته و بهائیان آن ها را جمع آوری کرده و به نام «مکاتیب» به چاپ رسانده اند.

سرانجام در ۷۵ سالگی که بیشتر عمرش را در عکا و حیفا به سر می برد در تاریخ ۲۷ ربیع الاول ۱۳۴۰ هجری قمری از دنیا رفت. (۱- شرح مفصل تاریخ زندگی عباس افندی را در کتاب کشف الحیل و فلسفه نیکو و محاکمه و بررسی، ج ۲، ص ۱۶، و جمال ابهی، ص ۱۴۷ تا ۱۷۴ بخوانید.

از کتب بهائیان مانند رحیق مختوم (ج ۲ ص ۷۶۷) و کواکب الدریه (ج ۲، ص ۲۰۰) استفاده می شود که عباس افندی تا آخرین روز عمر، به مسجد مسلمانان می رفته و در نماز جماعت آنها شرکت می کرده است. (۲- سید محمد رشید رضا مصری، مقرر تفسیر معروف المنار در کتاب «تاریخ الاستاذ الامام الشیخ محمد عبده» در جلد اول، صفحه ۹۳۰ می نویسد: «عباس افندی نمازهای پنجگانه و نماز جمعه را به شیخ محمد عبده اقتدای کرد و در مجالس درس او حاضر می شد.»

* * *

۵- شوقی افندی جانشین عباس افندی

پس از فوت عباس افندی، طبق وصیتش، پسر دخترش شوقی افندی، زمام امور بهائیت را به دست گرفت.

شوقی افندی در سال ۱۳۱۴ هجری قمری تولد یافت و هنگام مرگ عباس افندی که در سال ۱۳۴۰ اتفاق افتاد ۲۶ سال داشت، او فرزند میرزا هادی شیرازی است، و مادر او ضیائیه دختر بزرگ عباس افندی می باشد.

او پس از عباس افندی، وصیت نامه او را (که آثار ساختگی در آن دیده می شد و احمد سهراب آن را ساختگی تلقی نمود و طرفدارانی که به نام سهرابیان نامیده شدند پیدا کرد) بین اغنام الله (گوسفندان خدا یعنی بهائیان) پخش کرد و به عنوان مقام «من یظهره الله» و رییس موهومی بیت العدل، معرفی نمود. (۱- محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۲، ص ۱۷)

شوقی افندی در دارالفنون بالیون لندن مدتی تحصیل کرد و پس از چندی به طوری که بعضی رديه نویسان نوشته اند به بیروت رفت و در آنجا حوادث شومی پیش آمد از دستوره‌های شوقی است که: «عقیده را کتمان ننمایید، و از تقیه اجتناب نمایید.» (۲- گنجینه حدود و احکام (۳۸۴ صفحه ای) ص ۳۶۴) مجله اخبار امری در شماره ۶ سال ۱۰۶ ص ۸ می نویسد: «شوقی دستور داد که در موقع نماز باید بهاء الله یا عبدالبهاء (عباس افندی) را در پیش چشم مجسم کرد.»

در کتاب نظامات بهائیه، شوقی عمل به دستورات اقدی (یکی از کتاب های حسینعلی بهاء) را در کشورهایی لازم می داند که آن دستورها مخالف قوانین آن کشور نباشد! شوقی در لوح دهم الواح خود، تساوی بین حقوق زن و مرد را دستور داده و در آخر می گوید: امید چنان است که این قدم اول که در میدان مساوات حقوق رجال و نساء برداشته شد سبب تشجیع و تحریر اما ءالرحمن در آن سامان (تهران) گردد.

سرانجام شوقی نیز به نیاکان خود پیوست و بر اثر بیماری آنفلوانزا در لندن درگذشت.

درباره دست نشاندهی او از طرف استعمارگران در فصل بعد سخن خواهیم گفت.

شوقی از دنیا رفت ولی خلفی از خود باقی نگذاشت (۱- اقلیم نور، صفحه آخر) و چون بعد از او کسی نبود، تا زمام امور بهائیان و ریاست موهومی بیت العدل را در بر عهده بگیرد، رهبری امور بهائی موكول به هیئت شد و عناصر مختلفی این امر را بر عهده گرفتند، و بعضی مانند یریزدنت میسن ریمی و جمشید معانی خود را «ولی امر الله» بعد از او قلمداد کردند.

از شوقی کتابی به نام قرن بدیع (در چند جلد) ولوح شوقی افندی باقی ماند. (۲- محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج، ص ۱۷۱ و ۱۷۲ و ج ۳ ص ۲۹۲-۳۲۱)

توضیح اینکه: شوقی افندی به دلیل خنثی بودن و نداشتن فرزند ذکور، از تعیین جانشین از نسل خود، عاجز ماند و امور بهائیت را به لجنه ای به نام بیت العدل سپرد، وی در سال ۱۳۲۸ هـ ش به کلیه مراکز بهائی جهان چنین ابلاغ کرد: «این شورای جدید التأسیس، عهده دار انجام سه وظیفه می باشد که اولین آنها این است که با اولین حکومت اسرائیل ایجاد روابط کند.»

یادی امر الله و اعضای انتصابی اولیه بیت العدل واقع در شهر حیفا اسرائیل عبارت بودند از چهار مرد و پنج زن (روحیه خانم ماکسول) همسر شوقی، (چارلز میس ریمی، امیلیا کالینر، لیردی ایوالس، یوگوجیا گری، جسی ردل، اتل رول، لطف الله حکیم، سیلوا آیواس، که بعداً به ۲۷ نفر رسیدند.)
خانم ماکسول انگلیسی، و چارلز میس ریمی، آمریکایی، و بقیه نیز اکثراً از ملیت های اسرائیلی و غربی بودند، و مذاکرات اعضای جلسه کاملاً محرمانه بود. (۱- انشعاب در بهائیت، ص ۱۹۶، ۱۵۱ و ۱۹۹)

دستیاران بابی گری و بهائی گری

از زمانی که میرزا علی محمد باب، ادعای بابیت کرد (سال ۱۲۶۰ هـ.ق) تا زمانی که شوقی افندی زمام امور را به دست گرفت حدود صد سال بود، و بعد، عده ای به دستگیری بابی گری و بهائی شتافتند، در کتاب مصابیح هدایت تألیف عزیز الله سلیمانی اردکانی که در سه جلد با اجازه محفل روحانی ملی بهائیان در سنه ۱۳۲۶ و ۱۳۲۸ شمسی چاپ و منتشر شده و بعضی از کتب دیگر آنها شرح حال دستیاران و بزرگان بابی و بهائی آمده است.

بزرگترین دستیاران آنها عبارت بودند: از قره العین، میرزا جانی کاشانی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ملاحسین بشرویه ای، ملا محمد علی بار فروشی (۱- در آن عصر نام شهر بابل، بار فروش بود. از این رو محمد علی بابلی را محمد علی بار فروشی می خواندند.) (معروف به حضرت قدوس) ملا محمد علی حجت عامل بلوای زنجان، و سید یحیی دارابی عامل فتنه یزد و نیریز (۲- شرح آشوب این افراد، در کتاب جمال ابهی، ص ۹۵ تا ۹۹ آمده است) ما در این کتاب که بنای آن بر اختصار است، به طور فشرده به شرح حال پنج نفر از ممتازترین دستیاران بابی گری و بهائی گری که نقش مهم و تلاش فراوان در تأیید این مسلک داشتند یعنی قره العین، میرزا جانی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ملاحسین بشرویه و قدوس بابلی می پردازیم.

۱- قره العین کیست؟

نام اصلی قره العین «زرین تاج» و بنا به نوشته کتب بهائی، ام سلمه است. وی دختر ملامحمد صالح مجتهد قزوینی است، در شهر قزوین در سنه ۱۳۲۰ ه ق یا به قول آیتی در کواکب الدریه در سنه ۱۲۳۱ ه ق متولد شد.

زرین تاج زنی در نهایت زیبایی بود و اندام بی نظیری داشت، در عین حال شهرت طلب و هوسباز بود. او نزد پدرش ملا صالح و عمومیش ملامحمد تقی مجتهد (که بعد بابی ها او را کشتند) مشغول تحصیل گردید، در پایان تحصیل پیرو مکتب شیخیه شد و جزء مریدان سید کاظم رشتی (شاگرد ممتاز شیخ احمد احسائی) به شمار آمد. عموی کوچکش ملاعلی که از این گروه به شمار می رفت او را در این راه تحریر و تشویق می نمود، تا آنجا که ارسال نامه و مراسلات بین زرین تاج و سید کاظم رشتی باز شد، و سید کاظم رشتی او را قره العین (نور چشمی) خواند، از این زمان به بعد او به لقب «قره العین» شهرت یافت. این زن با پسر عموی خود ملامحمد امام جمعه (پسر ملا محمد تقی شهید) ازدواج کرد و از او دارای ۲ یا ۳ فرزند شد، ولی شوهر داری و بچه داری برای او قید و زنجیری بود، طولی نکشید که در سال ۱۲۵۹ ه ق (در سن حدود ۲۹ سالگی) شوهر و فرزندان و خانه خود را ترک کرده، و به عنوان اینکه دستش به استادش سید کاظم رشتی برسد به سوی کربلا روانه شد، ولی وقتی که به کربلا رسید با خبر فوت سید کاظم روبرو شد، در آنجا با شاگردان سید کاظم رشتی تماس داشت، یک عده از افراد هوسباز دورش را گرفتند، او که شیفته مقام طلبی و شهرت بود، پس از چندی، به بغداد رفت، و سپس توسط ملاحسین بشرویه اس به حضور میرزا علی محمد باب راه یافت، و کار او به جایی رسید که گاهی به نام خود، مردم را دعوت می کرد، و گاهی به نام سید علی محمد باب، باب هم او را به لقب «طاهره» ملقب ساخت. و به گفته عباس افندی: «او در قریه بدشت جمله «من همان خدا هستم» را تا عنان آسمان به اعلی الندا بلند نمود.» (مکاتیب عباس افندی، ج ۲ ص ۲۵۴)

بی عفتی های این زن شوهر دار و تماس های نامشروعی که با افراد گوناگون داشته، و به گرد آمدن عده ای به دور او به عنوان شاگرد و... موجب شد که حاکم بغداد او و اطرافیان را از بغداد بیرون کرد. قره العین وارد ایران شد، ولی حدود سه سال بود از شوهرش جدا شده بود. اینک با چه رویی توانست به خانه شوهر برگردد، آن هم شوهری که روحانی بود.

ورود قره العین به خانه پدر، پس از سه سال سفر

ناچار وارد قزوین شد و به خانه پدرش ملا صالح آمد، اما او مورد اعتراض سخت پدر و عموبیش ملامحمد تقی قرار گرفت و حتی پدر و عمو و بستگان او را در خانه تحت نظر نگهداشتند و مانع شدند که بایان با او تماس پیدا کنند، و ملا محمد تقی پیروان مذهب شیخیه را کافر و زندیق می خواند و سخت قره العین را براین روشی که پیش گرفته بر حذر می داشت. (۱- شیخ احمد احسایی اعتقادات و افکار خاصی داشت قبلا در قزوین ملامحمد تقی با او در این باره بحث کرده بود و سرانجام ملامحمد تقی او را تکفیر کرد، تکفیر ملا محمد تقی به سرعت در همه جا منتشر شد، دیگر شیخ احمد نتوانست در قزوین بماند و به عراق رفت.)

ولی طولی نکشید که بایان نقشه قتل ملا محمد تقی (عموی قره العین) را طرح کردند که به عقیده نویسندگان، طراح اصلی نقشه قتل، خود قره العین بود.

شهادت ملا محمد تقی عموی قره العین

در کتاب قصص العلماء نقل شده: در سال ۱۲۶۴ ه ق شبی بعد از نصف شب مرحوم ملامحمد تقی که مرجع تقلید در قزوین بود، برای خواندن نماز شب به مسجد رفت، مسجد خلوت بود، در حال سجده که به خواندن مناجات خمسہ عشر اشتغال داشت، ناگهان چند نفر بآبی به مسجد ریختند، نخستین بار نیزه ای به پشت گردن او فرو بردند، و سپس نیزه ای به دهان او فرو کردند و سپس هشت زخم دیگر به بدن او وارد آوردند و فرار کردند، او برای رعایت نجس نشدن مسجد به هر زحمتی بود خود را به در مسجد رساند و بی هوش شد، مردم با خبر شدند، او را به خانه اش بردند و پس از دو روز شهید شد، قبر او در بیرون مرقد مطهر امام زاده حسین (ع) در قزوین به عنوان قبر شهید ثالث معروف و ملجا حاجتمندان است.

و بعضی گویند: در راه که به مسجد می رفته مورد حمله قرار گرفت، و حمله کننده میرزا صالح شیرازی و به قول بعضی ملا عبدالله بوده است، چنان که آواره در کتاب الکواکب الدریه (مطبعه العربیه به مصر) صفحه ۲۰۷ این مطلب را به تفصیل آورده است.

اعدام قره العین

در این گیرودار بابی های قزوین که به هیچ وجه حاضر نبودند، قره العین این زیبا صنم را از دست بدهند، با او و بابی های تهران و شهرستان های دیگر از جمله حسینعلی بهاء و یحیی صبح ازل و ... به طرف خراسان رهسپار شدند، ولی در شاهرود با عده ای از بابی ها که از ترس مردم مشهد از مشهد فرار کرده بودند ملاقات نمودند، سپس واقعه بدشت (که قبلا در شرح حال حسین علی ذکر شد) پیش آمد.

سرانجام پس از واقعه سوء قصد به ناصرالدین شاه، و تحت تعقیب قرار گرفتن بابی ها، در سال ۱۲۶۸، قره العین وعده ای که قبلا دستگیر شده بودند، محکوم به اعدام شده و به قتل رسیدند، و این هنگامی بود که هنوز فرقه بهائیت به وجود نیامده بود، بنابراین قره العین بابی (نه بهائی) از دنیا رفت. سید علی محمد باب هنگام نوشتن احسن القصص (که در تفسیر سوره یوسف است و دارای ۱۱ سوره می باشد و در اول هر سوره آیاتی از سوره یوسف در آن عنوان شده) علاقه مفراطی به قره العین داشته و در اغلب سوره های آن کتاب، چند آیه در حق او و خطاب به او است مانند سوره ۲۲ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۴ و ۵۸ و ۷۶ و ۷۸ و ۹۱ و ۹۳ و ... و بعید نیست که این کتاب را به عنوان خطابات به قره العین و به بهانه تفسیر سوره یوسف نوشته باشد، از عبارات علی محمد در سوره ۷۶ چنین است، می گوید:

« یا قره العین ان الله قد اختارک لنفسی فاستمع لما یوحی الیک من قبل الله العلی ... » (۱- تلخیص از جمال ابهی، ص ۶۲ و ۸۶ و محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج اول، ص ۹۰ و ۹۳).
یعنی: « ای قره العین! خداوند تورا برای من برگزیده، آنچه رابه تو از سوی خدای متعال وحی می شود گوش فراده.»

۲- میرزا جانی کاشانی

میرزا جانی کاشانی از پیروان پر و پا قرص سید علی محمد باب بود، و کتابی به نام «نقطه الکاف» در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بایه نوشت، مستشرق شهیر ادوارد براون انگلیسی مقدمه مفصلی بر این کتاب نوشته و خود به طبع و نشر آن پرداخته است، این کتاب در ۳۶۲ صفحه که ۶۶ صفحه اش مقدمه ادوارد براون است در سال ۱۳۲۸ هجری قمری در لیدن به طبع رسیده است. تناقضات و بافندگی ها و مهملات این کتاب بی شمار است.

میرزا جانی به قدری به سید علی محمد باب دلبسته بود که می نویسند وقتی سید علی محمد باب را از اصفهان از راه کاشان به تهران می بردند حاج میرزا جانی با دادن صد تومان (آن زمان) رشوه ، باب را در کاشان یک شب مهمان خود کرد ، میرزا جانی از آن ۳۲ نفری است که در سنه ۱۲۶۸ در جریان ترور ناصرالدین شاه با عده ای از بابی ها به قتل رسید . (۱ - اقتباس از محاکمه و بررسی باب و بهاء ، ج ۲ ، ص ۲۳۵ ، و فتنه باب ، ص ۹) .

۳ - میرزا ابوالفضل گلپایگانی

یکی از افراد ممتاز فرقه ضاله بهایی « میرزا ابوالفضل گلپایگانی » است ، به طوری که کتاب فرائد او را فصل ترین . بالاترین کتاب استدلالی و نظری بهائیه می دانند ، وی در آن کتاب آیات قرآن و روایات اسلامی را تحریف و تأویل کرده ، و با صدها توجیهاات التقاطی و مضحک و بافندگی های خنده آور و خنک ، آنها را به مسلک بهایی تطبیق نموده است .

کتاب فرائد گلپایگانی ، دارای ۷۳۱ صفحه ، هر صفحه ای ۱۹ سطر به اضافه ۲۵ صفحه فهرست و جدول صواب و خطا است ، که تألیف آن را در شب عید فطر سال ۱۳۱۵ هجری به پایان رسانده است . وی در سال ۱۲۶۰ هجری در گلپایگان متولد شد و در سال ۱۲۹۳ بر اثر ملاقات با فاضل قائینی (نبیل اکبر آقا محمد پسر ملا احمد وفات یافته سال ۱۳۰۹ هجری در بخارا) و دیگران در سن ۳۳ سالگی بهائی شده است ، و به تبلیغ این مرام پرداخته است ، او نخست از طرف حسینعلی بهاء و سپس از طرف عباس افندی مأمور نوشتن کتاب های به اصطلاح استدلالی گشت ، و با لفظ بازی و تلفیق کلمات ، دین خود را به اربابش نیکو ادا کرد .

و در این مسیر مسافرت هایی به اروپا ، آمریکا ، مصر ، ترکستان و سوریه کرده و چندین کتاب به حمایت از مرام بهایی نوشت ، که از جمله آنها کشف الغطا ، و درر بهیه ، حجج بهیه ، برهان لامع ، رساله ایوبیه و رساله اسکندریه است .

عباس افندی توجه خاصی به گلپایگانی داشت و او را لایق کارهای مهم می دانست از این رو وقتی که تصمیم گرفت در کشورهای غربی پایگاه تبلیغی ایجاد کند ، دست نیاز به سوی ابوالفضل گلپایگانی دراز کرد ، و او را برای این امر خطیر مأمور ساخت و به استمداد طلبید .

سرانجام در سال ۱۳۳۲ ه ق در ۷۲ سالگی در مصر درگذشت . (۱ - مدرک قبل صفحه ۲۳۷ - ۲۳۹) .

۴- ملا حسین بشرویه ای و هلاکت او

ملا حسین بشرویه ای که از اهالی بلاد خراسان و از شاگردان سید کاظم رشتی بود، از نخستین کسانی است که به باییت سید علی محمد معتقد شد و در این راه تلاش فراوانی کرد و به عنوان «باب‌الباب» معرفی شد.

او در مشهد مردم را به مرام باییت فرا می خواند، و جمعی را به دور خود جمع کرد، با حیل‌های مختلف، شهر به شهر می گشت و از مرام باطل باییت تبلیغ می کرد...

با پیروان خود به مازندران آمد و در آنجا متحیر بود که چه کند و به کجا رود، زیرا از خراسان توسط علما و مردم رانده شده بود، و در مازندران از ترس سعیدالعلما (کخ شرح حالش را ذکر می کنیم) که فرقه ضاله بابیان را از بابل بیرون کرده و پراکنده ساخته بود، حیران و سرگردان همراه پیروانش در بیابان‌های مازندران، روزی یک فرسخ یا نیم فرسخ راه می پیمود، مریدانش می گفتند او در انتظار امری به سر می برد، و اونیز به اطرافیانش می گفت: منتظر چیزی هستم، تا این که در همین ایام که سال ۱۳۶۴ ه ق بود، خبر فوت محمد شاه (پدر ناصرالدین شاه) رسید، ملا حسین بشرویه گفت: من منتظر همین خبر بودم، فرصت هرج و مرج آن عصر و ضعف قدرت حکومت مرکزی، باعث شد که بشرویه اکثر استفاده را از این آب گل آلوده برای ماهی گرفتن نماید، و به پیروانش می گفت:

«سید علی محمد امام زمان است و ما از یاران او هستیم و به زودی فتح و پیروزی نصیب ما می شود... داستان ما داستان کربلا است، و من با ۷۲ نفر در مازندران شهید می شویم، هر کسی میل شهادت ندارد برگردد. ما وقتی که وارد مازندران شدیم راه نجاتی برای ما نیست و من با ۷۲ نفر در آنجا شهید خواهم شد، و من با هفتاد و دو نفر از ظهر کوفه که پشت بار فروش (بابل) است خروج خواهیم نمود.» او با این بافندگی‌ها بابل را کربلا خواند و خود را از شهدای آن، که پس از شهادت، رجعت می کنند. کوتاه سخن آن که او همراه ۲۳۰ نفر به سوی بابل حرکت کردند، مردم بابل به آنها حمله نمودند، سی نفر از آنها گریختند، دویست نفر ماندند، این دویست نفر به قتل و غارت پرداختند و به صغیر و کبیر رحم نمی نمودند، کار به جایی رسید که اهل شهر بابل آنها را به محاصره قرار داده و آنها به کاروان سرایی در سبزه میدان پناه بردند، و در برابر هجوم جمعیت شهر، به سختی وحشت نمودند، سرانجام با عباس قلی خان حاکم لاریجان مذاکره نمودند و از او خواستند که به آنها راه دهد تا از شهر خارج شوند، مشروط به این که دست از قتل و غارت بردارند، عباس قلی خان موافقت کرد، حسین بشرویه با پیروان خود، از بابل بیرون رفتند.

عالم ربانی و بزرگذ آیت الله سعید العلماء رحمه الله نقش اصلی برای بسیج مردم و بیرون نمودن آنها را داشت ، همه تلاش آنها این بود که به سعید العلماء دست یابند و او را بکشند ، ولی در برابر هجوم مردم تحت رهبری سعید العلماء رحمه الله ناکام ماندند .

بشرویه و پیروانش در جستجوی پناهگاهی بودند ، و سرانجام به قلعه شیخ طبرسی (واقع در مازندران نزدیک قائم شهر) وارد شده و آنجا را فتح کرده و برای خود پناه گاه قرار دادند .

در این میان محمد علی بارفروشی (بابلی) معروف به قدوس از سران بابی ، خود را به قلعه طبرس (۱-) آثار این قلعه هم اکنون وجود دارد ، و مرقد ابی منصور احمد بن علی بن ایطالب طبرسی صاحب احتجاج ، وفات یافته اوائل قرن ششم هجری ، در همین محل ، دارای بارگاه بوده و زیارتگاه مسلمانان است .) رسانید ، بایان از او استقبال گرمی کردند .

این بار بشرویه (به جای سید علی محمد باب معدوم) ، محمد علی قدوس را محور قرار داد ، او را امام زمان خواند و پیروانش را به ایمان آوردن به او دعوت کرد .

اصحاب قلعه ، با تلاش های بشرویه ، قلعه طبرس را بازسازی کردند ، و هر روز به اطراف حمله کرده و به غارت و چپاول اموال مردم می پرداختند و آنها را به قلعه آورده و ذخیره می نمودند . در همین میان مهدی قلی خان از تهران مأمور سرکوبی آنها شد و عباسقلی خان لاریجانی و دیگران را به کمک گرفت و بین لشکر دولتی و اهل قلعه ، جنگ های سختی رخ داد ، سرانجام بشرویه هدف تیر عباسقلی خان قرار گرفته و به هلاکت رسید ، او هنگام مرگ ۳۶ سال داشت .

پس از مرگ او ، محمد علی بارفروشی (بابلی) معروف به قدوس ، برادر او « حسن بشرویه » را جانشین او و فرمانده نمود ، و القاب برادرش را به او عطا کرد و پیروانش را به اطاعت از او فراخواند ، ولی طولی نکشید که حسن بشرویه نیز به دست قشون دولتی و مردمی ، به هلاکت رسید . (۲- اقتباس با تلخیص ، از جمال ابهی ، ص ۹۰ - ۹۴ - واقعه قلعه طبرس ، در سال ۱۲۶۲ ه ق رخ داد ، و سعید العلماء حکم جهاد با بیان را صادر کرد .)

۵- قدوس بابلی و سرنوشت نکبت بار او

قبلا شهر بابل را « بار فروش » می نامیدند، در آنجا شخصی به نام محمد علی بار فروشی که بعدها معروف به قدوس گردید، به حمایت از بایان برخاست، او از نخستین کسانی است که بابت سید علی محمد باب را پذیرفت، و برای پیشرفت مرام باطل او، تلاش های بسیار کرد، او در ماجرای افتتاح بدشت شرکت داشت (۱- او حتی ادعای خدایی کرد و یک کتاب در تفسیر صمد نازل نمود) مکاتیب عباس افندی، ج ۲، ص ۲۵۴) او می خواست مردم مازندران (همشهریهای خود را) به بابی گری گرایش دهد،

وبه قلعه طبرس وارد شد و در آنجا به ملاحسین بشرویه ای و همراهان پیوست، بشرویه او را بعد از سید علی محمد، امام زمان خواند. او وقتی که وارد قلعه شد، پیاده کنار قبر شیخ طبرسی رفت و دستش را به ضریح آن قبر نهاد و بر آن تکیه داد و گفت: «بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین.» (۲- هود، ۸۶) و با خواندن این آیه خواست اعلام کند که من همان امام زمان هستم که هنگام ظهور بر کعبه تکیه می کند و این آیه را می خواند! (۳- جمال ابهی، ص ۹۲)

ولی پس از کشته شدن ملا حسین بشرویه ای (چنان که گفتیم) اهل قلعه مقاومت خود را از دست دادند، و کارشان بسیار تنگ و سخت شد و در فکر چاره جویی بودند، در این میان «مهدی قلی خان میرزا» اعلام کرد: «هر کس توبه کند در امان است.» بایان از این پیشنه‌ها خیلی خوشحال شدند، در ظاهر توبه کردند و جان خود را از خطر مرگ نجات دادند، قدوس و یارانش از قلعه بیرون آمده و به اردو رفتند و توبه کردند، ولی سران لشکر دولت و مردم، دریافتند که توبه این‌ها از روی اجبار و اضطرار است، ممکن است آنها پراکنده شده، هر کدام در جایی مشغول تبلیغ و اغوا گردند، از این رو همه آنها- جر قدوس و دو سه نفر دیگر- را کشتند. سپس قدوس و آن دوسه نفر را به بابل آوردند، سرانجام قدوس نیز در بابل اعدام شد و به این ترتیب غائله بایان در مازندران پایان یافت. (۴- همان مدرک.)

علمای بابل از جمله سید العلماء فتوای اعدام قدوس و همراهانش را صادر کردند و گفتند توبه آنها قبول نیست. بر اساس این فتوا همه را در میدان سبزه میدان بابل اعدام نمودند. (۵- مرآه آلبدان، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۶۷، ج ۳ و ۲، ص ۹۷۲)

در کنار مرآت البلدان نقل شده: «طبق دستور سید العلماء و سایر فضلاء بار فروش (بابل) قدوس و همراهانش را بر الاغ سوار کردند و در شهر گردانند و مردم ازدحام کرده و بیگر قدوس را با شمشیر ریز ریز کردند. (۱- مرآه البلدان، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۶۷، ج ۳ و ۲، ص ۹۷۲)

سید العلماء فتوا دهنده اعدام بایان کیست؟

چنان که ملاحظه نمودید سید العلماء رحمه الله نقش به سزایی در قلع و قمع و بیان، و پاکسازی مازندران از وجود پلید آنها داشت، اینک می پرسند سید العلماء چه کسی بود که آن همه تلاش و جانفشانی کرد؟

پاسخ: سعید بن محمد (۲- مورخین نام او را ملا محمد سعید خوانده اند، ولی از مهر شریفشان که در وقفنامه‌ها به یادگار مانده، سعید بن محمد ثبت شده است.) معروف به سعید العلماء در سال ۱۱۸۷ ه ق. از یک خانواده روحانی در بارفروش (بابل) چشم به جهان گشود، پس از رشد و نمو، به تحصیل

پرداخت، سپس مشغول تحصیل دروس حوزوی شد، مقدمات را نزد پدر و فضلالی دیگر بابل خواند و سپس برای ادامه تحصیل به کربلا سفر کرد، در آن مکان مقدس از محضر درس بزرگان علم به ویژه از محضر تدریس شریف العلماء مازندرانی به تحصیل فقه و اصول پرداخت و به درجه اجتهاد نایل گردید، و سپس به نجف اشرف عزیمت نمود.

علامه حاج آقا بزرگ تهران صاحب الذریعه می نویسد: «سعید العلماء از بزرگان علما، و اکابر فقها بوده، و در میان بزرگان علم و فقهای مشهور عصر خود شهرت داشت، و به عنوان سعید العلماء مازندرانی بارفروشی (یعنی بابلی) شناخته می شد، او همدرس علمای بزرگی همچون مولا آقا دربندی، سید شفیع جاپلقی، و شیخ مرتضی انصاری (صاحب رسائل و مکاسب) و فقها و علمای دیگر بود، و از شاگردان برجسته شریف العلماء مازندرانی و غیر او به حساب می آمد، از نشانه های عظمت مقام علمی او این که استاد اعظم شیخ مرتضی انصاری رحمه الله با وجود او، از فتوا دادن خودداری می کرد، تا این که عده ای این موضوع را به سعید العلماء اطلاع دادند، ایشان در پاسخ چنین فرمود:

«من در ایام اشتغال به درس و بحث در حوزه، از شیخ انصاری اعلم بودم، ولی اکنون در بلاد عجم هستم و توفیق درس و بحث ندارم ولی شیخ انصاری همچنان با جدیت به درس و بحث اشتغال دارد، در این صورت او از بنده اعلم است، و برای مقام مرجعیت و فتوا دادن متعین و محرز می باشد.» (۱ - طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۹)

این عالم بزرگ در سال ۱۲۷۰ ه ق در ۸۳ سالگی در بابل رحلت کرد، مرقد شریفش در شهر بابل در بقعه ای قرار دارد، و نگارنده به تازگی مرقد آن بزرگوار را زیارت کردم.

نکته قابل توجه در زندگی این مرد خدا، این که او به خاطر نهی از منکر و دفاع از حریم اسلام و جلوگیری از فرقه ضاله بابی گری، حوزه علمیه نجف را ترک کرده و به بابل مراجعت کرد، او انجام وظیفه را از رسیدن به مقام مرجعیت ترجیح داد، با ایثار و نفس کشی، از محیط بزرگ علم و فقاقت دست کشید و به محیط کوچک بار فروش (بابل) آمد، چرا که شنیده بود بابی ها با حمایت استعمار روس تزاری، رخنه کرده می خواند مردم مازندران را اغوا کنند.

نبیل زرنندی که از بهائیان سرشناس است در کتاب تاریخ خود می نویسد: «خبر توجه ملاحسین بشرویه ای با همراهان و نزدیک شدنشان به بارفروش (بابل) به گوش سعید العلماء رسید، به خصوص وقتی که سعید العلماء شنید، ملاحسین از مشهد با پرچم سیاه همراه عده ای از اصحابش به سوی بارفروش می آیند (و مدعی هستند که ما همان یاران امام زمان هستیم که با پرچم سیاه از خراسان حرکت می کنند...)»

سپس می نویسد: «پس از ورود سعید العلماء به بابل، او جارچی در شهر انداخت و به مردم اعلان کرد که در مسجد حاضر شوند... بالای منبر رفت... و گفت: «ای مردم بیدار شوید، دشمنان مادر کمین هستند، می خواهند اسلام را از بین ببرند، ومقدسات اسلامی را محو کنند... همه شما فردا حاضر باشید.. خود رامهیا کنید تا جلو این گروه را بگیرید.» (۱- کتاب بهائیان، ص ۵۵۹- ۵۶۰. زندگانی عالم مجاهد، سعید العلماء بارفروشی، نوشته مهدی کامران، ص ۱-۱۲) (برای شرح بیشتر به همین کتاب مراجعه شود)

آری این مجتهد بزرگ، جان بر کف به مازندران آمد وبا مجاهدات پی گیر خود، از فرقه ضاله بابی، نوکران ودست نشاندگان استعمار، جلوگیری شدید کرد، وبا اعلام جهاد، مردم را بر ضدانها بسیج نمود، به طوری که موجب قلع و قمع آنها در آن منطقه گردید.

دوست دانشمندم آقای مهدی کامران بابلی در شأن این عالم بزرگ اشعاری سروده، ودر چند فراز از آن اشعار چنین می گوید:

که در اشراق چون نجم سما بود	سعید العلماء مرد خدا بود
یگانه ناصر دین وشریعت	زعیم وپیشوای عصر غیبت
مرید رو سپید صاحب الامر	علمدار رشید صاحب الامر
به جنگ مسلک باب و بها رفت	شجاعانه به میدان بلا رفت
پدید آورنده فکر وشعارش	همان مسلک که استعمار یارش
کسی را که بدی فرمانبر روس	به فتوایش شده اعدام قدوس
درک کرده سران حزب شیطان	به شهر بار فروش در سبزه میدان
که کرد حفظ این بلد را از دوراهی	موفق شد در این امر الهی
خدا خواهد نگردد یاد او گم	روانش باد دائم در تنعم

از شیعیان به خصوص مردم مازندران، به ویژه مردم بابل امید آن است که یاد مجاهدات وایشار این رادمرد خدا را فراموش نکنند، کنار مرقد مطهرش که اکنون در نزدیک مسجدجامع بابل قرار دارد ودر دست آذربایجانی های مهاجر است بروند، وبا تلاوت آیات قرآن، روحش را شاد نمایند، وبدانند که یکی از مکان های مقدس برای مناجات واستجابت دعا، کنار قبر این مجتهد عالی مقام و مجاهد نستوه است. یادش بخیر وحماسه اش جاودانه باد.

پایان فصل دوم

ادامه مطلب در فصل سوم با عنوان دستهای پنهان و آشکار استعمار، در پیدایش بابی گری و بهائی گری ارائه گردیده است ...

* * *

www.bahaismيران.com



پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما:

bahaismيران@bahaismيران.com

bahaismيران@gmail.com

info@bahaismيران.com

bahaism1@yahoo.com